

# در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان

(۱)

بزنی و با هر سنگی که میخواست بر او پرتاب میکرد و شیطان رفت پس در روز دوم دستها گرفت و او را در بیخ میبرد و شیطان پدید  
 شد بر تپل گفت و از جهت سنگ بزنی و با هر سنگی که میخواست بر او پرتاب میکرد و شیطان رفت نزد جبرئیل پدید آمد و گفت ای  
 آدم کجا چری باز چریل گفت که او را هفت سنگ بزنی و با هر سنگی که میخواست بر او پرتاب میکرد و شیطان رفت نزد جبرئیل  
 نیز چنین کرد و در آخر که شیطان گفت ای آدم که هرگز بعد از این او را نخواهی دید پس او را بر دبیوی خانه که به او میزد  
 او را که هفت شوط طواف کند پس آدم چنین کرد پس هر تپل یا گوشت که خدا نگاهدارد تا از او بپزد و توبه بخواهد و توبه قبول و در روز نهم  
 شد و پسند معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که چون آدم عم از بهشت بزین آمد از میوهها بهشت خواهرش کرد پس خدا  
 دو تالار درخت انکور از برای او فرستاد چون آنها را کشت در هر یک آمدند و بار آوردند و میوههاشان رسید و ابلیس علیه السلام  
 و درواری بر او اینها کشید آدم گفت که چیست تو ای ملعون ابلیس گفت اینها از منست آدم گفت که دروغ میگوید پس از او تپل  
 بگوست روح القدس انشی گفت و انداخت بسوی او از درختها پس او را در شاخها انباشت که شد تا آنکه کمان کرد آدم که توبه شود  
 و شیطان نیز چنین کمان کرد چون آتش بر طرف شد و نشان سوخته بود و یک ناله فلکی مانده بود روح القدس گفت که شیطان  
 هر شیطان بود و آنچه مانده است بجز تو است ای آدم و پسند معتبر بیک از حضرت منقولست که چون حق تعالی آدم را بر زمین فرستاد  
 و امر کرد او را بنام کردن و زراعت کردن و از درختان نکور و زیتون و نار و انان برای او فرستاد پس اینها را در زمین  
 عزیز نمود برای طربندان خود و از میوههای آن خورد پس شیطان لعنه الله علیه گفت ای آدم اینها چه است که زمین را در زمین  
 پیش تو در زمین بودم حضرت بد که هر چه از این خوردم آدم ابانم و بونم و بدیسی نزد خدایم آدم نزد حوا آمد و گفت بمقتضای خدا  
 کوسکی و تشکی حوا گفت که آدم بمن عهد کرده است که از این درختها چیزی نخورد و حوا از او پرسید که از بهشت است تو را منرا در نیت که از آن  
 میوه بهشت بخوری گفت پس اندک رکعت پیش خدایم کردی و گفت بگذار اندک کم نخورم پس حوا از او کور گرفت و بیان ملعون  
 داد او میگوید و خورد چون حوا تا کبد پشاک کرد و چون باز آمد حوا از دهان او بیرون آورد پس حوا که خدا با آدم که انکور را  
 دشمنی دشمنی تو ابلیس لعنه الله علیه میکند و حرام شد بر تو خبیر آن هر چه شراب شود بر آدم دشمنی خدا شیطان فرید حوا را تا آنکه  
 میکند انکور را و اگر از این خوردی و همه انکورها و هر چه از انکور حاصل میشود حرام می شود همچنین فریب داد حوا را این میگوید چنانچه از انکور  
 و انکور و غیره میخورد از مشک و از غسل شیرین بر او بیرون شود شیطان لعنه الله علیه حوا را میگوید بوی خوششان بر طرف شد و شینشان  
 شد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که ابلیس ملعون بعد از وفات آدم رفت و بول کرد در پای درخت حوا و انکور پس آب جاری  
 شد در عرفا پسند و درخت بابل دشمنی خدا شیطان پس با این میباید نهاد بود و دست کند میشود پس خدا بر زمین آدم  
 کند حرام کرد و در حدیث معتبر دیگر فرمود که جو مادر هر چه ما هست و انت که خدا از برای آدم از بهشت فرستاد پسند حوا از  
 حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که درخت حوا ای حضرت مریم علیها السلام بود و در کانون نازل شد و با دم عمه توح و عجز نازل  
 شد و انواع حوا از اینها بهر سبب معتبر است از حضرت صادق منقولست که چون آدم را از زمین آوردند محتاج شدند بخوردن اینها  
 پس شکایت کرد بر تپل علیه السلام چریل گفت که زراعت کن گفت معانی قدیم کن گفت کوا اللهم اکنفی مؤتمه الذین اکل سمون و  
 العینه و الذین اکل حقی المیثه فصلی حوا در دنیا احوال او را حضرت آدم عمه که بخت هم رسید نسل از نسل پدید  
 معتبر است از او منقولست که از حضرت صادق علیه السلام رسیدند که چون پدید آمد ابلیس لعنه الله علیه از در بیست آدم علیه السلام گفت بدین  
 نزد ما جوی هستند که میگویند که خدا حوا که توبه نمود و در میان خود را بدید از خود و اصل او خلق همگی از برادران حوا  
 اند غرض بود که حق تعالی منراست از این و بلند مرتبه تراست از آنکه چنین چیزی از او صادر کردی که میگوید کنی ترا میگوید که خدا اصل  
 بر کردی کان خلقش را و در سقا و غیره از او و مومنان و مسلمانان را از حرام قرار داد است و قد و نداشت که ایشان را از حلال  
 بیاهم بنده و حال آنکه ایشان را بر سلال ظاهر طلبت گرفته است و الله که خبرین رسیده است که بعضی از بهایم حوا هر خود را داشت  
 و بران جست پس چون معلوم شد که خواهرش بود است ذکر خود را بدندان خود کین و مردود بگری مادر شران حوا  
 کاری کرد و بان چنین خود را هلاک کرد پس چگونه ایشان را ضعیف نمود بان عمل و او را در با باشد بامرتبه دانست و فضل و عیش  
 کرده از این خلق که می بیند و ترک کند اندام اصل خانه ای بنشیند و در آن جای چند عالم را خدمت میکند که انور شد انداز جان با  
 که از ابا اخذ نمایند پس چنین جاهل و کراه کردید اندر حق و ابلیس که مبتدیان خلق را و آنچه بعد از این حادثه میشود و می بر ایشان

در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان  
 و در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان  
 و در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان

در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان  
 و در بیان حکایت شد عیسی و خیر و خیر و شیطان

(۲)



# در بیان سبب شدن عصیر انکور و عصیر زیت در بدن

۱۴

بزن و با هر سنک الله اکبر بگوید چون آدم چنین کرد شیطان رفت پس در دو دو دست مرا گرفت و او را در سجده ببول فرستاد و پیدایش  
 شد جبرئیل گفت او را بهمت سنک بزن و با هر سنک الله اکبر بگوید چون چنین کرد شیطان رفت نزد جبرئیل پیدایش شد و گفت ای  
 آدم کجا میروی باز جبرئیل گفت که او را بهمت سنک بزن و با هر سنک الله اکبر بگوید چون چنین کرد شیطان رفت پس در دو دو دست  
 چنین کرد و در لغت شیطان گفت ای آدم که هرگز بعد از این از خواهی دید پس او را برد بسوی خانه کعبه و امر کرد  
 او را که صفت شیطانی را که در پیش آدم چنین کرد پس جبرئیل با او گفت که خدا گناه ترا امر بدو توبه ترا قبول و جزو بر تو حلال  
 شد و پسند معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که چون آدم عم از بهمت بزین آمد از بهمت و کجا بهمت خواهش کرد پس خدا  
 دو تالار درخت انکور از برای او فرستاد چون اینها را کشت هر یک را آمدند و بار آوردند و صومعه ایشان رسید و ابلیس علیه السلام  
 و در برای برود اینها را کشت آدم گفت که چیست تو را ای ملعون ابلیس گفت اینها از منست آدم گفت که دروغ میگوید پس از صفت  
 بحکومت روح القدس آشی که رفت و انداخت بسوی اندرختها پیش از آن در شامها الفاشل کشت تا آنکه کان کرد آدم که گشود شد  
 و شیطان نیز چنین کان کرد چون آتش بر طرف شد و نشان سوخت بود و یک تالار بلقی مانده بود روح القدس گفت آنچه سوخت  
 هر شیطان بود و آنچه مانده است بجز تو است ای آدم و پسند معتبر بیک از حضرت منقولست که چون حق تعالی آدم را از بهمت فرستاد  
 و امر کرد او را از این که زمین و زراعت کردن و از درختان بهشت انکور و زیتون و انار از برای او فرستاد پس اینها را در زمین  
 عرس نمود برای فرزندان خود و از بهمتی از خوردن شیطان لغت کشت ای آدم اینها را چنانچه چست کردن زمین بهشت است  
 پیش از تو در زمین بودم حضرت بد که هر چه از انکور خورد آدم ابان و بول و نعلد پس نزد حق تعالی آمد و گفت بشقت انداخته  
 کوسکی و تشکی خوا گفت که آدم بن عصد کرد است که از این درختها چیزی بنمورد و از آنکه از بهمت است ترا منور و زینت که از آن  
 مهو بهشت بخوری گفت پس اندک در کف پیش خود البا کرد و گفت بگذار اندک کم و بخورم پس خورشید از انکور گرفت و بیان  
 داد و مکید و خورد چون خوا تا کبد پشاک و بوی چون با او مکید و از دهان او بیرون آورد پس وحی کرد خدا با آدم که انکور را  
 دشمن تو ابلیس است که مکید و حرام شد بر تو عصیر آن هر چه شرب شود زهر آید و دشمن خدا شیطان فریب دهد و از آنکه  
 مکید انکور را اگر از امور در هر انکورها و هر چه از انکور حاصل بشود حرام می شود همچنین فریب داد حور از آنکه مکید انکور  
 و انکور و خرما خشبو تر از مشک و از غسل شیرین تر بود پس چون شیطان اینها را مکید بوی خوششان بر طرف شد و شیرینشان  
 شد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که ابلیس ملعون بعد از وفات آدم رفت و بول کرد در پای درخت خرمالو انکور در آنجا  
 شد در عروق و قاینک درخت ببول دشمن خدا شیطان پس با این سبب نباید بود و مست کنند می شود پس خدا بر فرزندان آدم  
 کینه حرام کرد و در حدیث معتبر بیک فرمود که چه ماد را در هر خرمالوست و دانست که خدا از برای آدم از بهمت فرستاد پسند حرام  
 حضرت ملام رضا علیه السلام منقولست که درخت خرمالی حضرت مریم علیه السلام بود و در کانون نازل شد و با دم عم عتیق و عیون نازل  
 شد و از نوع خرمالی از اینها بهر سبب منقولست حضرت صادق منقولست که چون آدم را از زمین آوردند محتاج شد بخوردن ایشان  
 پس شکایت کرد بچیز بی عمل است که گفت خالق بندگان گفت بگو اللهم انی مؤمن بالذنب و کل سموات و  
 الجنة و انی اذین فی الجنة فصلی در بیان احوال اولاد حضرت آدم عم و کیفیت هر سبب نسل از نسل است  
 معتبر از او منقولست که از حضرت صادق علیه السلام رسیدند که گویند با تالی هر سبب نسل از در بیت آدم علیه السلام گفت بدین  
 نزد ما چه هستند که میگویند که خدا می کرد پس آدم که زوی می نماید در میان خود و اصل از خلق همگی از برادران خود  
 اند فرمود که حق تعالی تراست از این و بلند مرتبه تراست از آنکه چنین چیز را و شمار کرد و میگوید که خدا اصل  
 بر کردگان خلق را و در سعادتی و شومندان و مسلمانان از آن حرام قرار داد است و قدرت تالشت که ایشان را از حلال  
 بیافزیند و حال آنکه ایشان را بر حلال ظاهر طیب گرفته است و الله که خبر من رسیده است که بعضی از بهام خواهر خود را داشت  
 و بران جست پس چون معلوم شد که خواهرش بود است مذکور خود را بدندان خود گرفت و مرد و بگری مادرش را شناخت  
 کاری کرد و از چنین خود را هلاک کرد پس چگونه ایشان را ضعیف و بد بیان عمل و او را را باشد با مرتبه دانست و فضل و علمش  
 کرده از این خلق که می بیند ترک کرد اند علم اصل خانهای بنی آدم را و از جای چند علم را اخذ میکند که او نشاند از جانب  
 که از اینها اند ما اینها در حقیق جاهل و کراه که او کردید اند و می دانید که بهت بتالی خلق را و آنچه بعد از این جانشین و بی برایشان

در بیان سبب شدن عصیر انکور و عصیر زیت در بدن

در بیان سبب شدن عصیر انکور و عصیر زیت در بدن

خاندان



# در بیان احوال اولاد حضرت علی علیه السلام و کیفیت پرورش آن

خلق

در بیان احوال اولاد حضرت علی علیه السلام و کیفیت پرورش آن

پس میل از عصر روز دیکر چون از هشت منزل شد که نامش منزل بود و خدا امر کرد که در آنجا که او زیاده است تزیین نماید

در بیان احوال اولاد حضرت علی علیه السلام و کیفیت پرورش آن

در بیان احوال اولاد حضرت علی علیه السلام و کیفیت پرورش آن

غافلند از آنکه آن نکرده اند و آن قیامت است که در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار  
 بود و در قیامت پیش از آنکه نام او در کتاب مکتوب شود و در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار  
 حرام بود و در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار حرام بود و در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار  
 حق تعالی از او روح عفو طلبید و نیز فرستاد است و از آنکه توبه را بر او بر دل و دلش را بر عیب و عجز از آن بزرگوار  
 علم از عین فرستاد است و در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار حرام بود و در آن روز هر که از اولاد آن بزرگوار  
 کبر از او چنانچه است تا پیش از این که خدا بکشد ایشان را پس فرمود که حضرت زین العابدین را از او متولد شد عطا الله که در هر شکلی  
 و در خردی تا آنکه کشته شد تا پیش از این که قابیل را کشت جزع کرد آدم بر هابیل جزعی او را قطع کرد از مقاربتان و اینست که  
 که نتوانست با خود مقاربت نماید پس هابیل از این بدت که جزع او نشکین یافت با خود از بدی که در حق تعالی شست را با خود چنانکه جفتی  
 که جفتی او نبود و نام او هبه الله بود و اول وی بود که وصیت نمود که در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 تنهایی آنکه با او جفتی نداشت پس چون هر دو بالغ شدند و خدا خواست که در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 جاری شده است از حرام که در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد و در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 پشت که نامش تری بود و امر که در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد و در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 بهر سه و چون هر دو بالغ شدند و حق تعالی امر کرد آدم را که دختر یافت را به هر سه تزیین نماید چنان که در این متولد شدند و در آن روز  
 از بیضه او در هر سه از آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد و در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حق تعالی چون تری از هبت بدی خود آدم فرستاد پس او را تزیین نمود پس یکی از پسرانش و دیگر  
 دیگر زنی از جن را تزیین نمود پس هر دو نام فرزندان او در دنیا و در آخرت از جمال تنگی خلق هستند از حور یست و آنچه از  
 ایشان از بدی خلق هستند از دختر جن است و آنکاره خود از حضرت پروردگار که آدم دخترانش را به پسرانش تزیین نموده باشد و پسند  
 مقبولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که چه میگویند مردم در تزیین کردن آدم فرزندان را و او می گفت  
 میگویند که او در هر سه تزیین نمود پس هر دو نام فرزندان او در دنیا و در آخرت از جمال تنگی خلق هستند از حور یست و آنچه از  
 چنین بوده و لیکن چون هبه الله متولد شد و نیز که شد از خدا شوال که در باور زنی بد هدی خود حور را از برای او از هبت فرشتا  
 و آدم با تزیین نمود پس از برای آدم پسر دیگر متولد شد و چون بزرگ شد دخترهای او را در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 و چنانچه دخترها را تزیین نمود پس از آن شست این دختر را خواستند پس هر جنی که در میان او را آدم است از جهت حور یست و  
 حلی که هست از جن آدم است هر یکی سفاهتی هست از جن آدم است از جهت حور یست و چنانچه در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 حدیث معتبره که فرمود که برای آدم پسر دیگر متولد شد پس از آن شست این دختر را خواستند پس هر جنی که در میان او را آدم است از جهت حور یست و  
 خود را چون فرزندان از ایشان بهر سه خدا از حور یا از ایشان را در دنیا و در آخرت از جمال تنگی خلق هستند از حور یست و آنچه از  
 پس هر که در مردم است از آدم است و هر جنی که در میان او را آدم است از جهت حور یست و چنانچه در آن روز از میان دو زمین در میان شست یافت متولد شد  
 معتبره منقولست که سلمان بن خالد بن حضرت شاق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم مردم میگویند که آدم عذرت خود را به پسر خود  
 تزیین کرد گفت بل مردم چنین میگویند و لیکن ای سلمان که میپندارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر میباید که آدم دختر  
 به پسر نکاح کرد است فلان پسر نبی بقاسم نکاح میکرد و پس از آنکه از آنکه میگویند سلمان گفت فدای تو شوم ایشان میگویند که  
 هابیل هابیل از برای این کشت که برای خواهر خود عیث بر دیکر هابیل دادند فرمود ای سلمان تو هم اینرا میگوئی شرم و عیثی که  
 چنین امر فحش را از پسر خدا آدم روایت میکنی گفت ای تو شوم پس چه سبب هابیل هابیل را کشت فرمود که سبب آنکه آدم هابیل را  
 وصی خود کرد و این بود پس فرمود که ای سلمان بدست هابیل خدا را فرمود که وصیت نام اعظم را هابیل بد همد و قابیل را  
 بزرگتر بود پس چون قابیل اینرا شنید خشم آمد و گفت من اولی حقیرم است و وصیت پس امر کرد آدم بخدا که هر یک از ایشان  
 قربانی بدد که خدا بر بند چون چنین کرد فرزندان هابیل را خدا قبول کرد پس سید و قابیل بر او را کشت گفت فدای تو شوم  
 پس در آن روز که هر سه هابیل بودند پس از حور و در میان آدم فرمود که ای سلمان او را خدا از حور قابیل را با آدم بخشد و بعد  
 ان هابیل را پس چون قابیل بالغ شد و حق تعالی از زمین برای او ظاهر کرد و این بود پس آدم گفت که خدا را به قابیل تزیین

# در بیان حال اولاد حضرت علی علیه السلام و حضرت زینب کبریٰ علیها السلام

(۵۳)

نماید پس آدم چنین که قایل زانو شد با و واقع شد چون هابیل عم بالغ شد حق تعالی برای او حوریه را ظاهر کرد تا اینکه در آن روز  
 آدم که او را هابیل تزویج نماید پس آدم چنین کرد و چون هابیل گشته شد حوریه حامله بود و در پی از او متولد شد و او را هابیل نام  
 کرد و چون بالغ شد خدا حوریه فرستاد و حوریه که با آدم که او را تزویج نماید پیش از آن حوریه ختری هم رسیده و آدم او را حوریه نام کرد  
 و چون بالغ شد با او را هابیل قایل شد و تزویج نمود و دخل آدم از ایشان هم رسیده پس هابیل فوت شد و خدا حوریه فرستاد و آدم که  
 وصیت و اسم اعظم خدا را آنچه بر تو ظاهر کرد تا بنده ام از علم پیغمبر و آنچه بتو تعلیم کرد هم از نامها و از اسم کنیشتیم اینست حدیث  
 ایشان ای سلیمان **موقوف کوی** که جمع میباشد این احادیث و روایات شکالت و ممکنست که در واقع شده باشد و غسل از اینها  
 متحد بعمل آید باشد و در حدیث معتبر از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که چون حوریه  
 تو را آدم را مقبول کرد بل حوریه را که از ایشان مجامعت مشارف بود از روزی که خلق شد بودند مگر در زمین بعد از آنکه  
 تو را آدم عم مقبول شد و حضرت آدم عم تعظیم کعبه و نواحی اطراف کعبه بنویسند چون میخواست با حوریه مقاربت نماید حوریه از حرم بیرون  
 آمد و در بیرون حرم با او مجامعت میکرد و غسل میکرد و داخل حرم میشد و برای تعظیم حرم پس هر یک گشتند بر نزدیک خانه  
 کعبه پس برای آدم از حوریه بیت فرزند زوجه است فرزند هابیل که در هر شکم یک پسر یک دختر می آمد پس اول شکم که فرزند  
 او را حوریه هابیل بود با او دختری بود که اقلها نام کردند و در شکم دوم قایل آمد که با او دختری بود که او را نورا نام کردند و او را مقبول  
 ترین دختران آدم بود پس ایشان بالغ شدند آدم عم بر ایشان رسید که ایشان بگفته و نفاقند و ایشان را بی خود طلبید و گفتند  
 هابیل میخواهم ترا نکاح کنم با او را و ای قایل میخواهم ترا نکاح کنم با اقلها قایل گفتن با این خوی غیوم میخواهی خواهی هابیل را که در شکم  
 با من نکاح کنی و خواهی من که خوشتر است هابیل نکاح کنی آدم گفت قرعه میانند از آن که سهم توای قایل بر روزی که بدو سهم توای  
 هابیل بر اقلها پسر یا هابیل یا سهم او پسر و نفاق است با تو تزویج خواهم کرد و هر دو بیان را ضعیف شدند پس چون دم قرعه نداشت سهم  
 هابیل بر روزی که سهم قایل بر اقلها پسر و نفاق است با تو تزویج خواهم کرد و هر دو بیان را ضعیف شدند پس چون دم قرعه نداشت سهم  
 حرام کرد مردی از قریش حاضر بود پسر هابیل که فرزند از ایشان هم رسیده فرمود که بی این فعل که داشت که محسوس از آن که او را بعد از آن که  
 که خدا حرام کرده بود پس فرمود که این کار را انکار میکنم با آن چنین بود که خدا از حوریه زن آدم خلق کرد و حلال گردانید بر او  
 و در هیچ ایشان چنین بود و بعد از آن حرام شد و در حدیث دیگر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قایل تزویج کرد  
 با هابیل از برای روزی که آدم ایشان را امر کرد که هر یک قربانی بپردازند و با این ضعیف شدند پس هابیل که گوشتندان بود از هابیل گوشتندان  
 گرفت و قایل که صاحب رعیت بود از بدترین قدرین رعیتش را گرفت و هر دو یکو بالا رفتند و هر یک قربانی خود را بر سر کوه  
 گذاشتند پس آنچه قربانی هابیل را خورد و قربانی قایل همان خود ماند و آدم عم نزد ایشان نبود و با هر خدای بگردید و کذب بارت  
 کعبه بگفت پس قایل گفت که من در دنیا عذیب زندگانی میکنم با مخالف قربانی تو مقبول شود و قربانی من مقبول نشود و تو خواهی خوا  
 بنکوی مرا بگیری و من خواهی زنت تو را بگیرم پس هابیل اجواب گفت که خدا در قرآن یاد کرده است و قایل سنگی بر سر او زد و او را  
 کشت و دیند همه منقولست که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که دخل از آدم چگونه بصره رسیده فرمود که خوا حامله شد هابیل  
 و خواهر و دیند شکم و در شکم دوم قایل و خواهر او پس هابیل را خواهر قایل و قایل خواهر هابیل تزویج نمود و بعد از آن نکاح  
 خواهران حرام شد پس هر کوی که این احادیث موافق روایات اهل سنت است حمل بر تزویج کرده و روایات سابقه عمل اصحاب و اولاد  
 حضرت تا مبراهیم علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون خدا آدم را از زمین فرستاد و در جنتش با او فرشتگان  
 و شیطان و مار و بز می آمدند و بز و جند داشتند پس شیطان با خود لواطه میکرد و زنی را از خودش هم رسیده و همچنین مار و در تن آدم  
 از رو جانش هم رسیده و بعد از آنکه آدم و حوریه را که مار و ابله پس زمین ایشانند **موقوف کوی** که ممکنست که تخم گذاشتن شیطان حسیب  
 این عمل متبع بود باشد تا منافات نداشته باشد با آنکه گذشت و اما مقصود شهادت هابیل حق تعالی فرمود است در آنچه چند که ترجمه افطش  
 بر آنست که بخوان بر ایشان خبر و پسر را در راه حق و راستی و وقتی که نزدیک بودند باز پس مقبول شدند یکی از ایشان و مقبول شدند  
 از دیگری گفت آنکه از او مقبول شد که البته تو را میگویم و دیگری گفت که قبول نمیکند خدا مگر آن پسر که از آن گویند که شیطان است و بیست  
 خود را برای آنکه بکشی هر آن که شایسته بنده دست خود را بر تو بوی این که خود را بکشی بدو دست که شایسته بنده از خداوندی که در روزگار  
 من میخواهم که بر کسی که من با او خوردم پس بوی با شای از اصحاب ائمه است و اینست جزای سمک از آن پس بنده خدا برای او نفس او کشتن

پس  
 خدای  
 کرد  
 که  
 در  
 زمین  
 از  
 وصیت  
 و اسم  
 اعظم  
 را  
 پس  
 از  
 حوریه  
 هم  
 رسیده  
 و آدم  
 او را  
 شست  
 نام  
 کرد  
 ۵

میباشد  
 و  
 در  
 این  
 روز  
 که  
 در  
 شکم  
 یک  
 پسر  
 یک  
 دختر  
 می  
 آمد  
 پس  
 اول  
 شکم  
 که  
 فرزند  
 او  
 را  
 حوریه  
 هابیل  
 بود  
 با  
 او  
 دختری  
 بود  
 که  
 اقلها  
 نام  
 کردند  
 و در  
 شکم  
 دوم  
 قایل  
 آمد  
 که  
 با  
 او  
 دختری  
 بود  
 که  
 او  
 را  
 نورا  
 نام  
 کردند  
 و او  
 را  
 مقبول  
 ترین  
 دختران  
 آدم  
 بود  
 پس  
 ایشان  
 بالغ  
 شدند  
 آدم  
 عم  
 بر  
 ایشان  
 رسید  
 که  
 ایشان  
 بگفته  
 و  
 نفاقند  
 و ایشان  
 را  
 بی  
 خود  
 طلبید  
 و گفتند  
 هابیل  
 میخواهم  
 ترا  
 نکاح  
 کنم  
 با  
 او  
 را  
 و  
 ای  
 قایل  
 میخواهم  
 ترا  
 نکاح  
 کنم  
 با  
 اقلها  
 قایل  
 گفتن  
 با  
 این  
 خوی  
 غیوم  
 میخواهی  
 خواهی  
 هابیل  
 را  
 که  
 در  
 شکم  
 با  
 من  
 نکاح  
 کنی  
 و  
 خواهی  
 من  
 که  
 خوشتر  
 است  
 هابیل  
 نکاح  
 کنی  
 آدم  
 گفت  
 قرعه  
 میانند  
 از  
 آن  
 که  
 سهم  
 توای  
 قایل  
 بر  
 روزی  
 که  
 بدو  
 سهم  
 توای  
 هابیل  
 بر  
 اقلها  
 پسر  
 یا  
 هابیل  
 یا  
 سهم  
 او  
 پسر  
 و  
 نفاق  
 است  
 با  
 تو  
 تزویج  
 خواهم  
 کرد  
 و  
 هر  
 دو  
 بیان  
 را  
 ضعیف  
 شدند  
 پس  
 چون  
 دم  
 قرعه  
 نداشت  
 سهم  
 هابیل  
 بر  
 روزی  
 که  
 سهم  
 قایل  
 بر  
 اقلها  
 پسر  
 و  
 نفاق  
 است  
 با  
 تو  
 تزویج  
 خواهم  
 کرد  
 و  
 هر  
 دو  
 بیان  
 را  
 ضعیف  
 شدند  
 پس  
 چون  
 دم  
 قرعه  
 نداشت  
 سهم  
 حرام  
 کرد  
 مردی  
 از  
 قریش  
 حاضر  
 بود  
 پسر  
 هابیل  
 که  
 فرزند  
 از  
 ایشان  
 هم  
 رسیده  
 فرمود  
 که  
 بی  
 این  
 فعل  
 که  
 داشت  
 که  
 محسوس  
 از  
 آن  
 که  
 او  
 را  
 بعد  
 از  
 آن  
 که  
 خدا  
 حرام  
 کرده  
 بود  
 پس  
 فرمود  
 که  
 این  
 کار  
 را  
 انکار  
 میکنم  
 با  
 آن  
 چنین  
 بود  
 که  
 خدا  
 از  
 حوریه  
 زن  
 آدم  
 خلق  
 کرد  
 و  
 حلال  
 گردانید  
 بر  
 او  
 و در  
 هیچ  
 ایشان  
 چنین  
 بود  
 و  
 بعد  
 از  
 آن  
 حرام  
 شد  
 و در  
 حدیث  
 دیگر  
 از  
 امام  
 محمد  
 باقر  
 علیه  
 السلام  
 منقولست  
 که  
 چون  
 قایل  
 تزویج  
 کرد  
 با  
 هابیل  
 از  
 برای  
 روزی  
 که  
 آدم  
 ایشان  
 را  
 امر  
 کرد  
 که  
 هر  
 یک  
 قربانی  
 بپردازند  
 و با  
 این  
 ضعیف  
 شدند  
 پس  
 هابیل  
 که  
 گوشتندان  
 بود  
 از  
 هابیل  
 گوشتندان  
 گرفت  
 و  
 قایل  
 که  
 صاحب  
 رعیت  
 بود  
 از  
 بدترین  
 قدرین  
 رعیتش  
 را  
 گرفت  
 و  
 هر  
 دو  
 یکو  
 بالا  
 رفتند  
 و  
 هر  
 یک  
 قربانی  
 خود  
 را  
 بر  
 سر  
 کوه  
 گذاشتند  
 پس  
 آنچه  
 قربانی  
 هابیل  
 را  
 خورد  
 و  
 قربانی  
 قایل  
 همان  
 خود  
 ماند  
 و  
 آدم  
 عم  
 نزد  
 ایشان  
 نبود  
 و  
 با  
 هر  
 خدای  
 بگردید  
 و  
 کذب  
 بارت  
 کعبه  
 بگفت  
 پس  
 قایل  
 گفت  
 که  
 من  
 در  
 دنیا  
 عذیب  
 زندگانی  
 میکنم  
 با  
 مخالف  
 قربانی  
 تو  
 مقبول  
 شود  
 و  
 قربانی  
 من  
 مقبول  
 نشود  
 و  
 تو  
 خواهی  
 خوا  
 بنکوی  
 مرا  
 بگیری  
 و  
 من  
 خواهی  
 زنت  
 تو  
 را  
 بگیرم  
 پس  
 هابیل  
 اجواب  
 گفت  
 که  
 خدا  
 در  
 قرآن  
 یاد  
 کرده  
 است  
 و  
 قایل  
 سنگی  
 بر  
 سر  
 او  
 زد  
 و  
 او  
 را  
 کشت  
 و  
 دیند  
 همه  
 منقولست  
 که  
 از  
 حضرت  
 امام  
 رضا  
 علیه  
 السلام  
 پرسیدند  
 که  
 دخل  
 از  
 آدم  
 چگونه  
 بصره  
 رسیده  
 فرمود  
 که  
 خوا  
 حامله  
 شد  
 هابیل  
 و  
 خواهر  
 و  
 دیند  
 شکم  
 دوم  
 قایل  
 و  
 خواهر  
 او  
 پس  
 هابیل  
 را  
 خواهر  
 قایل  
 و  
 قایل  
 خواهر  
 هابیل  
 تزویج  
 نمود  
 و  
 بعد  
 از  
 آن  
 نکاح  
 خواهران  
 حرام  
 شد  
 پس  
 هر  
 کوی  
 که  
 این  
 احادیث  
 موافق  
 روایات  
 اهل  
 سنت  
 است  
 حمل  
 بر  
 تزویج  
 کرده  
 و  
 روایات  
 سابقه  
 عمل  
 اصحاب  
 و  
 اولاد  
 حضرت  
 تا  
 مبراهیم  
 علیه  
 السلام  
 منقولست  
 که  
 رسول  
 خدا  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 فرمود  
 که  
 چون  
 خدا  
 آدم  
 را  
 از  
 زمین  
 فرستاد  
 و  
 در  
 جنتش  
 با  
 او  
 فرشتگان  
 و  
 شیطان  
 و  
 مار  
 و  
 بز  
 می  
 آمدند  
 و  
 بز  
 و  
 جند  
 داشتند  
 پس  
 شیطان  
 با  
 خود  
 لواطه  
 میکرد  
 و  
 زنی  
 را  
 از  
 خودش  
 هم  
 رسیده  
 و  
 همچنین  
 مار  
 و  
 در  
 تن  
 آدم  
 از  
 رو  
 جانش  
 هم  
 رسیده  
 و  
 بعد  
 از  
 آنکه  
 آدم  
 و  
 حوریه  
 را  
 که  
 مار  
 و  
 ابله  
 پس  
 زمین  
 ایشانند  
**موقوف کوی**  
 که  
 ممکنست  
 که  
 تخم  
 گذاشتن  
 شیطان  
 حسیب  
 این  
 عمل  
 متبع  
 بود  
 باشد  
 تا  
 منافات  
 نداشته  
 باشد  
 با  
 آنکه  
 گذشت  
 و  
 اما  
 مقصود  
 شهادت  
 هابیل  
 حق  
 تعالی  
 فرمود  
 است  
 در  
 آنچه  
 چند  
 که  
 ترجمه  
 افطش  
 بر  
 آنست  
 که  
 بخوان  
 بر  
 ایشان  
 خبر  
 و  
 پسر  
 را  
 در  
 راه  
 حق  
 و  
 راستی  
 و  
 وقتی  
 که  
 نزدیک  
 بودند  
 باز  
 پس  
 مقبول  
 شدند  
 یکی  
 از  
 ایشان  
 و  
 مقبول  
 شدند  
 از  
 دیگری  
 گفت  
 آنکه  
 از  
 او  
 مقبول  
 شد  
 که  
 البته  
 تو  
 را  
 میگویم  
 و  
 دیگری  
 گفت  
 که  
 قبول  
 نمیکند  
 خدا  
 مگر  
 آن  
 پسر  
 که  
 از  
 آن  
 گویند  
 که  
 شیطان  
 است  
 و  
 بیست  
 خود  
 را  
 برای  
 آنکه  
 بکشی  
 هر  
 آن  
 که  
 شایسته  
 بنده  
 دست  
 خود  
 را  
 بر  
 تو  
 بوی  
 این  
 که  
 خود  
 را  
 بکشی  
 بدو  
 دست  
 که  
 شایسته  
 بنده  
 از  
 خداوندی  
 که  
 در  
 روزگار  
 من  
 میخواهم  
 که  
 بر  
 کسی  
 که  
 من  
 با  
 او  
 خوردم  
 پس  
 بوی  
 با  
 شای  
 از  
 اصحاب  
 ائمه  
 است  
 و  
 اینست  
 جزای  
 سمک  
 از  
 آن  
 پس  
 بنده  
 خدا  
 برای  
 او  
 نفس  
 او  
 کشتن

(۵۴)

# در بیان خصال اهل بیت علیهم السلام

(م)

باوم

بر آوردن ایشان که در بطن زبان کاوان پس فرستادند آنرا به آنکه میگوید که چون زبان کندی در بطن میماند  
 بر آوردن و کفایت و ای بی از ما من عاجز بودم از آنکه بوده باشم مثل این زبان کم بدن برآوردن خود را پس که بداند از ایشان  
 مشایخ و بلند معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که در روزی فلان آدم قره ان بدو کاخدا برود و یکی هم بر روی  
 که در میان کوی سفیدش برود و دیگری در سینه از خوش کندم برود پس از صاحب کوسفند مقبول شد و او هایل بود و از دوی که  
 قایل بود مقبول شد پس در غصه قایل گفت که واقعه که ترا میگویم هایل گفت خدا قبول نمیکند مگر از زمین کاران که تا آخر این  
 گذشت بر این چون خواست برآوردش را بکشند ندانست که چگونه بکشد تا آنکه ای علی علیه السلام و العذاب آمد و باو قایل که در قیامت  
 در میان دست و سینه بگذرد و بگوید این ترا کشت ندانست که یا او چنگند برود و کلا غصه شد و بر یکدیگر زدند تا آنکه یکی از آنها را بکش  
 پس آنکه زنده بود زمین را کوه کرد چنگال خود و نکاح گشت از آن کرد پس قایل نیز کوهی کرد و هایل از دین کرد پس هایل که در میان  
 دین گشت پس قایل بر کشت بسوی پدرش چون آدم عم هایل را با او ندید و پرسید که پدر مرا کجا گذاشتی قایل گفت که مرا نفرستاده  
 بودی که او را نکاه من کنم و محافظت تمام آدم نمودن خود یافت پسر او کرده بود پس باو گفت که بیای تا برویم باجگه قریبی برود  
 چون به قریبی رسیدند بر آدم ظاهر گشت که هایل کشته شده است پس لعنت کرد زمین آنکه خون هایل را قبول کرد و خورد و خدا  
 آدم که قایل را لعنت کند و از آسمان نازل و به هایل رسید که ملامت گشته از او خود را کشتی و چون آدم زمین را لعنت کرد و کشت  
 هایل را نور دیگری زمین خون کوهی افتاد و بر آدم بر کشتی هایل شبانه روز بر هایل کشت پس چون خورشید برآورد شد و کاشتا  
 کرد حال خود را بسوی خدا پس حی خود خدا شو او که زمین میخورد و پسر که خلف هایل باشد پس متولد شد و خواست که پسر یا که زمین  
 روز هفته شده بود و حی خود که ای آدم پسر هایل است از من از برای تو پس نام کن او را هبماقه پس ای و چند معجزات حضرت صادق  
 منقولست که هایل را با او سفید بود و قایل را زارع بود هر دو بالغ شدند آدم گفت من میخواهم که شما قریبی یک که خدای یک برید  
 شاید که قریبی از شما قبول کند پس هایل رفت هبماقه که در میان او سفید بود که قریبی او را برای قریبی او و بران برای حضرت  
 خدای خودی با خود قایل رفت و خوشنمائی چون که در خوشنمائی ماند و در کاوی و خندان است از او خورد کند و مستان از او  
 و خوشنمائی خدای خود پذیرد و در خدای قریبی هایل قبول کرد و قریبی قایل را در کرد پس شیطان به نزد قایل آمد و گفت که قریبی  
 از هایل بود و خواهی پذیرد خدای خود که در فلان کوه قریبی به در ایشان مقبول شد و است او را یکش تا از او فرزند بهم نسلند و از  
 کشت و حق قریبی از هایل را که در هایل را در خاک پنهان کرد پس ترا انوقت قایل گفت باو بلی ای عجز شیطان که او مثل هذا اگر با باغ  
 بودم ترا که بود باشم مثل این غراب و هر که غرابی مثل این غراب که او را بنامش آمد و برآورد از من کرد و من بنامش که چون در غراب  
 از اسمان و قایل که ملامت گشت چون برآورد خود را کشتی و کشت آدم بر هایل چهل شب روز و دست در آن حضرت منقولست که چون  
 وصیت کرد به هایل او را وصی خود کرد و ایند و پنهان دارد پس وصیت چنین جاری شد که وصیت پنهان او را قایل مقبول گشت که من  
 دانستم که پدرت تو را وصی کرده ای پس است که او را از آثار میبینی تا او را بگویند من میگویم نور امی که ترا کشتی و در حدیث معتبر است که  
 که چون غریب نلدم خواست که برآوردش را بکشد ندانست که چگونه او را بکشد تا شیطان به نزد او آمد و گفت سرش را در سینه بسند بگذر  
 و بگوید چند معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که چون دوی بر آدم هم قریبی کرد نثار هایل مقبول شد و از قایل مقبول شد و  
 پس قایل را اعراض شد پیوسته دیدن او می نمودند خلوه از بی او و در آن کوهی او را و در آن آدم تنها یافت و او را کشت و دیدند  
 معتبر منقولست از حضرت امام رضا علیه السلام که در یکی از اهل شام از امام زین العابدین علیه السلام پرسید از قول خدا که روزی که بگریزید از برآوردن  
 فرمود که قایل است از برآوردش هایل خواهد کشت و بر سپید دوست روزی پساشنبه فرمود که آنها شبانه لغز مامست کرد و تحت اشک  
 واقع شود در چنین روزی قایل هایل را کشت و بر سپید کرد که قریبی کشت فرمود که آدم عم تو بر سپید که چیزی بود شعرا و  
 فرمود که چون از اسما فریاد میزنند و تربیت زمین و پنهان می شود در جوی ابراهیم و قایل هایل را کشت آدم عم شعری چند گفت  
 که مضمونش اینست که چون کوه نشدند شهرها از دور و در آنجا بود پس روی زمین کرد و از روزی که در شهر شد و روزی که کشتند  
 روی زمین نکنند و روی نکو پس ای علی علیه السلام در جواب گفت که در روزی که در شهرها از دور و در آنجا بود پس در شهرها سبب بود  
 مکان کشتادان بر توتیک شده بود که تو رجعت خود را بکشتی از آنجا برآوردی و در آنجا کشتی تا آنکه از دست  
 نورانی چشمت بود و اگر در محنت خلایق باشی حال تو میدانند از دست خدای برآوردی و در آنجا کشتی تا آنکه از دست

در بیان خصال اهل بیت علیهم السلام

چنانچه

نکته در این باب

حسد در این باب  
 باوم  
 در بیان خصال اهل بیت علیهم السلام

(ن)



# در بیان اقسام عبادت و تقوی و توبه و عفو و عتاب

موت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در عقب یاد دهند شخصی هست که او را بر با باز داشتند و پلاس بر او شکر  
 و موکلند با و در فکر هرگاه یکی از آنها بمیرد اهل از قبر سیدل از آن قبر استند پس مردم میپند و آن ده نفر که نمیشوند چون آنجا  
 طلوع میکنند روی او را با افتاب مبرک و مانند هم چنین پوست روی او را مقابل افتاب مبرک و مانند افتاب فرو بکنند  
 و در هوای سرد بر روی او میزنند و در هوای گرم آب گرم بر روی او میزنند پس مردی را و گذشت و گفت کهستی  
 ای بنده خدا پس نظر کردی بر او و گفت با حق ترین مردی و با عاقل ترین مردی از اول نبی تا حال من در اینجا استام و غیر از تو  
 کسی من نپرسد که تو کیستی پس فرمود که میگویند که او پیر آدم است که برادرش را کشت و در حدیث معتبره بگوید که منم از آن  
 حضرت منقولست در اینجا اشعار فرمود که خود را بخار رفته بودند و او را ندیده بودند و از او سؤال کرده بودند و در تمام مذکور  
 که در تابستان در روز شنبه از آن مپوزانند و در رشتان آب سرد بر او میزنند و بسند معتبره بگوید که از آن حضرت منقولست که شخصی  
 بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ام عظمی می شناسد که در فرمود که چه چیز بدی گفت پنداری داشته بودی  
 او ای خشان دادند از جاه احفان که مردم از آن شفا می طلبند در وادی بر موت پس من میباشم و یا خود شکر قل  
 بر داشته چون خواستم که از آن بگریه و در مشک بریزم تا که چیزی از آسمان ظاهر شد مانند چیزی میگفت مرا اب که در اول  
 ساعت که میبویس سر بالا کرده و قح بر آید و او را آب هم ناکاه مری بدم که زنجیر کرد و او بود چون رفتم تا حرا  
 بلور هم کشید شد تا چشمه افتاب سید باز چون رفت آب بر دارم فرو آمد و میگفت لعطش لعطش مرا اب که میبویس  
 قحرا بلند کردم کشید تا او بخت شد بچشمه افتاب تا آنکه سر مرتبه چنین کرد و من مشک را بستم و او را اب ندا دم حضرت موسی  
 صلی الله علیه و آله فرمود که او قایل آدم است معنی قول خدا و الذین یذکرون من دروین لا یحسبون غیر ذلک الا کتابا مطهره  
 الماء یبلغناه و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال که تر جایش نیست که آنان میخوانند خدا را بجز خدا استجابت می نماید از خدا  
 ایشان را چیزی میگویند کسی که در از کند باشد دستهایش را بسوی آسمان برساند بد هان او و نتواند رسد بخت  
 کافران مگرد که او میبند پس بسند منقولست که زوری حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد الحرام گشته بود و طائوس را بی ریش  
 خود گفت بفرم که از او مسئله بر رسم که میبند این که جوابش را میداند پانه پس آمدند بخدمت آنحضرت و سلام کردند و طائوس بر سید  
 که با مبدلگ که کدام روز بود که ثلث مردم مرگ حضرت و فرمود که هرگز ثلث مردم نبرد علط کردی خواستی که بگویی ریح مردم گفت این  
 بود فرمود که روزی که در دنیا دم و حواله قایل و هابیل بودند و قایل هابیل را کشت چها یک مردم مرگ گفتی است گفتی حضرت فرمود که  
 مبدلگ که با قایل چه کردی گفت نه فرمود که او را زد و چشمه افتاب و بخت اند و آب گرم بر او میزنند تا روز قیامت چون برسد که کدام  
 یک بد مردم اند کشند پاکت شده فرمود که چها یک نبودند بلکه پدید مردم شیش پسر آدم است چها کوی که میگفت که  
 خواهرهای ایشان که با ایشان تولد شدند و قایل گفت دفن ایشان را ندیده باشد با آنکه متولد شدن خواهرها معلوم  
 شود باشد با این جواب موافق علم سابق بود باشد چنانچه در حدیث بکر منقولست که طائوس در مسجد الحرام گشته بود که اول  
 کبزمین ریخت خون هابیل بود و در از روز ریح مردم گشته شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که چنین نیست که آفت  
 او خون کبزمین ریخت خون حوا بود و وقتی که حوا پسر شد و از زویش ریح مردم مردی را کرد و از او آدم و حوا قایل و هابیل  
 و دو خواهرش بود و بعد از آن فرمود که خدا دو ملک را مکل کرد اینست است قایل که چون افتاب طالع میشود او را با افتاب چنین  
 می افتاب چون افتاب طالع میشود او را با افتاب بیرون می افتاب چون افتاب فرو میرد او را با افتاب فرو می افتاب که با کرمی  
 افتاب بر او میباشند تا روز قیامت و بسند معتبره از حضرت صفاق علیه السلام منقولست که بدترین مردم کسی است که عتاب بدی در دنیا  
 هفت نفر اند و ایشان پیر آدم است که برادرش را کشت و فرعون و دو کسی از بنی اسرائیل که یکی را هود را کرام کرد و دیگری  
 که نصاری را کرام کرد و دو کسی که این امت را کرام کردند و بگویم عمر علیه السلام اللعنه علیهم عالمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت  
 کرده که بدترین خلق خدا پنج کس اند هابیل و قایل و فرعون و شخصی بنی اسرائیل ایشان را از بدترین خود بر کرده اند و شخصی این امت که در  
 که در باب دنیا اویسجت خواهند کرد در شام یعنی موه و بسند معتبره از حضرت صفاق علیه السلام منقولست که چون قایل و هابیل که از  
 قربانی هابیل قبول کرد و قربانی او را قبول کرد شیطان با او گفت که هابیل از آنش را می پسند برای این بر تان او را قبول کرد قایل گفت  
 من از آنش را که هابیل از او می پسند است عبادت میکنم و لیکن آنش را بگویم عبادت میکنم قربانی میفرستم و او میگوید که قربانی مرا قبول کرد

در بیان اقسام عبادت و تقوی و توبه و عفو و عتاب

ALLAH BUKHARI PUBLISHERS  
 BEK AN PRINTED BOOKS

در بیان اقسام عبادت و تقوی و توبه و عفو و عتاب

# در بیان احوال آدم و فرزندان او علیهم السلام

پس آنکه آنها ساختن قریون کرد برای آنها و هر دو کار خود را پیش ساختن بفرزندان ایشان نهاد چیزی بجز از آنست که مستبدن و در حدیث معتبره فرمود که در زمان حضرت تادم علیه السلام ایشان و مرغان و درندگان و هر چه خدا خلق کرده بود با هم مخلوق بودند و هر یک میگردید پس چون پدر آدم را در فرشتگان بگردید و فرشتگان در نزد او رسیدند و هر چه او میخواستند هر چه خود را میخواستند و در حضرت تادم علیه السلام منقولست که چون قابیل پسر آدم بموی سرش او بخت در چشم افتاب میکرد تا آنکه او را هر جا که میگردد و در سر او کرمهای خود تار و زخم قیامت پس چون روز قیامت شود خدا او را باقی برود و بر او است که بگویند منقولست که از آنحضرت پرسید که فرزند آدم خالتش در جهم چون خواهد بود فرمود که سبحان الله خدا از آن عادل تر است که چه کند بر او عقوبت دنیا و آخرت **موقف کویل** که اینجاست مخالف سایر احادیث است و شاید مراد آن باشد که عذاب دنیا برای او سبب تخفیف عذاب آخرت میگردد یا آنکه برای کشتن بد اخلاق او را عذاب بگردد که برای او کافری بودن بجهنم برود و بدین معنی از حضرت تادم علیه السلام مرویست که فرزند آدم که برادر خود را کشت تا بخیل کرد در بهشت متولد شده بود **موقف کویل** که اینجاست موافق روایات عامه است و ظاهر آنست که از حضرت تادم در بهشت فرزند تادم رسیده و در کتب معتبره از حضرت تادم علیه السلام منقولست که اول کسی که بغی و طغیان کرد بر خدا عناق دختر آدم بود و حق تعالی بدست انگشت برای او خلق کرد و در هر انگشتی دو تان بلند داشتند و در اسب بزرگ و جای نشستن او در زمین بگرم بود چون بغی کرد خدا فرستاد برای او شیری مانند فیل و کرکی مانند شتر و کرکی مانند خر و این جانوران در اول فرشتن زمین بودند پس خدا آنها را بر او مسلط گردانید تا او را کشتند و بعضی روایات است که عوج پسر عناق جباری بود دشمن خدا و دشمن اسلام و چشم عظیمی داشت و دست مینر و مایه را از تریه میسرفت و بلند میکرد بموی آسمان و در سوارت افتاب میزد و میخورد و عمر او سه هزار و شصت و سه سال بود و چون نوح علیه السلام خواست که بکشتی سوار شود عوج بنزد او آمد و گفت مرا با تو بکشتی ببر نوح هم گفت من مأمور شده ام باین پس باین جانوانهای او ننگ شد و تا اتمام موسی علیه السلام او را کشت و حق تعالی در سوز اعزاز فرمود که هو الذی خلقکم من نوره و احمده او ستانگه که از زمین است شمارا از کنیز واحد و جعل نماز و نماز او فریاد است و از جنس او باین برای او جفت و از آنکه کنیز او است که در با او قتل گشته است که کتب معتبره از حضرت تادم علیه السلام مرویست که چون با او جماع کرد حامله شد عمل بسکین مستم شد و اینحال فلما انقلبت دعواته و تهاپس چون سنگین شدن باطن او را در روزگار خود را این آیتش است **موقف کویل** که اینجاست که عطا کرد باین فرزندان در اینها خواهم بود از شر کنندگان غلامان آنها را میسازد چون عطا کرد با ایشان فرزند شایسته جملا که شرکام بنما آیتها کرد و اینها برای او شرکها داد آنچه عطا کرد بود که تعالی الله عما یشرکون پس خدا بلندتر است از اینها ایشان با او شرکها میکردند و بدین حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون حامله شد حوا از آدم و فرزندش بجهت آمد بآدم گفت که چیزی در شکم من حرکت میکند بآدم گفت که حرکت میکند در شکم تو حرکت میکند نقطه است که از من در شکم تو قرار گرفته است و حق تعالی از آن خلق خواهد کرد یک مارا امتحان نماید در او پس شیطان به نزد حوا آمد و گفت چون بدین شما خواست فرزند نداری در شکم من حرکت میکند شیطان گفت که اگر نیت کنی که او را بعد از آنکه در شکم تو روزند خواهد بود و اگر نیت کنی بعد از آنکه بدینش و ز خواهد دیدن در خاطر حوا از گفته او چیزی افتاد و بآدم نقل کرد پس شیطان از آدم گفت که آن چیست نزد تو آمده است که تو از نیت بدی او را قبول میکنی که من امید دارم که این فرزند را برای تو باقی بماند و خلاف گفته او عمل آید و در نفس آدم نیز از نفس شیطان چیزی بآدم رسیده پس آن حوا فرزندش متولد شد و بعد از زایشش روزی بآدم گفت که این حوا را کشتی گفت بچسب پوست و شکم و خاطر هر دو هم رسیده پس از آن روزی حوا را از آدم بفرستید پس شیطان آمد به نزد حوا و گفت چون بدین شما خواست پیش از اینکه ام و در روز ششم در آن منقولست که اگر نیت میکردی که او را بعد از آنکه نام کنی زنده بماند و اینحال در شکم تو است جانوری خواهد شد پس پاپایان با کوا و با شتر با کوا سفند باین پس در شکم حوا میسازد که صدقون نماید و حوا بآدم نقل کرد در دل آدم نیز چنین چیزی رسیده پس چون بلر حوا را سفند شد حوا از آدم حوا کرد که اگر فرزند شایسته بماند تا ما را شکر خواهد کرد پس چون جنم فرزند شایسته با ایشان داد و نوح شتر و کوا و کوسفند باین پس شیطان به نزد حوا آمد و گفت حوا شما خواست که نیت کنی که ام و زاید از نیت رسیده است شیطان گفت که بزودی شیطان خواهد بود از فرزندش که در شکم است این حوا را و چون فرزندش تولد تو شتر و کوا و با کوا سفند باشد آدم را از تو و از فرزندش تولد تو خواهد رسیده پس حوا را که زاید حوا را با نیکو و را اطاعت کند و حق او را قبول کند گفت که اگر نیت کنی که او را بعد از آنکه نام کنی زنده بماند و این حوا را در شکم تو رسیده

در بیان احوال آدم و فرزندان او علیهم السلام

در بیان احوال آدم و فرزندان او علیهم السلام



# در بیان احوال اولاد علی و کتب سیدان از ذیلت

ص ۳

مستوفی خلق از تو بود و خواهد آمد و از برای شما بلوغ خواهد ماند و گفت که من نیت کردم که برای تو در این منصبی قرار دهم و علم بود  
گفت که اوم نیت کنی بد که برای من در این منصبی قرار دهم و نیت کنی که او را عبد الحارث نام کنی پس جواب دادم که او را عبد الحارث نام کنی و من شیطانی  
بدم نقل کرد پس در دل آدم از این خونی هم رسید و صلی با او را حادث شد پس جواب دادم گفت که اگر نیت کنی که این فرزند را عبد  
الحارث نام کنی و حارث را در این منصبی قرار دهی نخواهم گذاشت که نزدیک من آید با من مقاربت نکند و میان من و تو دوستی  
بود چون آدم این سخن را شنید گفت اول تو سبب معصیت ما شدی در اینجا نیز تو را فریب خواهد داد و من متابعت تو کردم نیت  
کردم که او را عبد الحارث نام کنم پس فرزند مستوفی خلق متولد شد و ایشان شاد شدند و این که در بدند از این هم نیت کردند  
به هم رسانیدند که از برای ایشان بلوغ ماند و در روز ششم نیز در روز هفتم او را عبد الحارث نام کردند و در حدیث دیگر  
منقولست که از امام محمد باقر علیه السلام رسیدند از تفسیر قول خدا **فلما اصحابنا جعلناهم شرکاء فیما اتهمنا فرمود که ایشان را**  
و خوا بودند و شرکاء ایشان شرک اطاعت بود که اطاعت شیطان کردند و آنکه برای این منصبی خلق خدا قرار دادند و او را عبد الحار  
نام کردند و شرک عبادت که غیر خداست با شنیدند **مخالف** که این بخت بحسب ظاهر مخالف اصول مقرر شده شیعیه موافق  
و آیات اصول عامه فخر و تکریم و اراد شده باشد بلکه مشهور میان شیعه است که ضمیر شریف در جلاله شرکاء را اجست بدکور  
و نجات از فرزند ندان آدم یعنی چون خدا فرزند ندان شایسته مستوفی خلق بود و حواداد و بعضی از ذکور و بعضی از نانات فرزند ایشان  
بخدا شرک آوردند و وجود دیگر نیز در تفسیر این آیه گفته اند که در بخار انوار ذکر کرده ام و این وجه ظاهر است چنانچه در حدیث معتبر  
وارد شده است که مامق از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد از تفسیر این آیه حضرت فرمود که جواب برای آدم با نصد شکم فرزند  
آورد و در هر شکم پیری و دختری آدم و حوا عقد کرده بودند با خدا که اگر فرزند شایسته مستوفی خلق میسر میسر و عیب علت ایشان  
عطا گردانند و صنف بودند صنفی نیز و صنفی مذکور اند خدا شایگان قرار دادند و آنچه خدا با ایشان عطا کرده بود و شکر نکردند  
خدا را مانند شکری که پدر و مادر ایشان کردند و مستوفی که از علم شایسته در کتاب مرجع الذهب ذکر کرده است که چون همایون  
گشت شد جزع کرد آدم و پس خداوندی که در من پیر می آورد از تو نور بر آید که میخواهم از اجاری که نام بدستش با آید و اصحاب شایسته  
و مباحات که بان نور بسیار نور هلا و از آن پیشتر آن که نام و از برای او بهترین امانان و خلیفه با او قرار دهم تا ختم کنم زمان را بیدت و لذت  
ایشان و قرار گیرم زمین را بد عوت ایشان و روشن گردانم زمین را به پیران ایشان پس که بر بند و میباشند و غسل بکن و خدا را بپایان  
باد کن و باز و جود جمیع کن در حالتیکه او نیز غسل کرده باشد که امانت من متعلق خواهد شد از شما بسوی فرزندای که در میان  
شما هم خواهد پس آدم با حوا جماع کرد و در همان ساعت حامله شد و حوا جوان پاره شد و نور از سر پایش ساطع شد تا آنکه در  
حضرت ششاد او متولد شد همانا استواء خلقت و اعتدال و غایت حسن جمال و هیبت و وقار و محفل بضیاء انوار با کمال سبکدستی  
و عظمت و جلال پس متعلق شدن نور از حوا بسوی او و از جبین او ساطع و لامع کرد بد پس او را پشت نام کردند و بعضی گفته اند که او  
هبت از نام کردند و چون جن شایسته پدید آمد و او را ناکرد بد حضرت آدم اظهار نمود با او وصیت خود را و شناساند بلوغ منزلت آن  
علوی را که می سپرد و اعلام نمود او را که حجت خلافت بعد از او و خلیفه خداست در زمین و باید که او را که حق خدا را بسوی خود و  
تو که در زمین متعلق شدند در بیت ظاهر پاکیزه خواهد بود یعنی انوار سبغی از نور من صلی الله علیه و آله و اوصیای حضرت پس چون  
حضرت ششاد وصیت را خد نمود ضبط کرد و آنچه بایست پنهان داشت و آدم عمر در روز جمعه ششاد پنهان در همان ساعت که مخلوق  
شده بود رحمت الهی و اصل شد و عمر مبارک حضرت خضد سی سال بود و حضرت ششاد صبی بود و بر سار فرزندان و فرزندند و کا  
که از او بهم رسید بود ند پس ششاد در چهارم حکم صحتها که بر خود نشان شده بود و ششاد با او وصیت نمود و چون مقاربت نمود  
حامله شد بانوش خیر نور و سبغی از نور من صلی الله علیه و آله متعلق شد بانوش و نور از او ساطع بود و چون بعد صلوات رسید ششاد  
امانتها را با او سپرد و با شناساند بزرگی مرتبه آنها را و وصیت کرد که بفرزندانی خود اعلام نماید شرافت و جلالت این وصیت را هم چنین  
این وصیت جاری بود و نور متعلق میشد تا رسیدن نور بعد از طایفه فرزندند ششاد عبد الله علیه السلام و بعضی گفته اند که در دل آدم  
همگی از ششاد بهم رسید و بعضی گفته اند از فرزندان دیگر بهم رسید و وفات حضرت بانوش در سیم ششاد اول بود و عمرش  
خضد و شصت سال بود و از او قبیلان بهم رسید نور در روی او و هیبت او شد و عمده صفت او گرفت و عمرش خضد و شصت سال  
بود و کوی بند که در زمانه جن و وفات یافت و از او مهلا بلوغ بود آمد و ششاد سال زندگانی کرد و نور از او ساطع بود و اولاد او

در بیان احوال اولاد علی و کتب سیدان از ذیلت  
 هابیل

او در وقت  
 که در آنجا  
 بود و در آن  
 وقت که در  
 آنجا بود  
 و در آن  
 وقت که در  
 آنجا بود

چون متولد  
شدان م

صد

نور

# در بیان وجهها که براد علی بن ابی طالب است

۱۰

و لور از او ساطع کردید و وصیت با وصیت شد و گویند که چنانچه از سازها و از فنندان قابل در زمان او میسر نیامدند و عرض  
 فصل شصت و دو سال بود و وفاتش در ماه آذر بود و از او حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بیان وجهها که براد آدم علیک السلام  
 نازل شد و در اول کتاب بیان حد و حفاصه علی بن ابی طالب شد و پس از آن که در حد و حفاصه در بیان حد و حفاصه در بیان حد و حفاصه  
 شب جمعه بیست و هفتم ماه رمضان و حق تعالی آنکه در این شب براد علی بن ابی طالب فرستاد و آن کتبی بود که خداوند  
 بزمن فرستاد و حق تعالی جمیع زبانها را بر او فرستاد و بدان هزار لغت بود که از اهل هر لغتی بود که از اهل هر لغتی بود که از اهل هر لغتی بود  
 ان کتاب که از حق تعالی فرستاد و احکام او و شریعتها و سننها و حدود او بود و در این کتابها معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام  
 جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این کتابها معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام  
 و یکی از تو و یکی میان من و تو است و یکی میان تو و مردم است اما آنچه از وقت است که در این کتابها معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام  
 و آنچه از تو است است که تو را خبر میدهم قبل تو در وقت که محتاج ترین احوال باشی با او و آنچه میان من و دست بر تو است دعا و مهربانیست  
 مستجاب کردن و آنچه میان تو و مردم است است که در این کتابها معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام  
 حضرت امام علی بن ابی طالب و مدت عمرش و بیضا حضرت و وصیت نمودن حضرت شش و احوال حضرت است با ما اینست که حضرت  
 از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیه السلام منقولست که حق تعالی عرض کرد بر آدم عم نامش را پیش از آنکه علی بن ابی طالب او را  
 پس پسند نام حضرت خاوره نامگاه عمر او را چهل سال یافت گفت پروردگار از چه نامش را نام است عمر او و چه نامش است عمر من و پروردگار  
 اگر من نه بودم از عمر خود سی سال بر عمر تو بود و در روایت دیگر شصت سال با از برای او بنامش میمانی پس چون آدم رسید که با او  
 گفت من از عمر خود سی سال پانصدت نه بودم بر عمر تو بود پس از برای او بنامش میمانی پس چون آدم رسید که با او  
 ملک الموت برای برای قصر روح لونا زل کرد پس آدم گفت ملک الموت از عمر من می سال پانصدت سال مانده است ملک الموت  
 گفت ای آدم ایا از برای فرزند خود قرار ندادی از عمر خود پانصدت و وقتی که نامهای سفیران از دریت ترا و عمرهای ایشان را بر تو عرض  
 میکردند و تو در وادی حجاب بودی آدم گفت بخاطر ندادم این ملک الموت گفت ای آدم انکار میکنی تو سوال نکردی از خدا که از عمر تو پانصد  
 که در عمر تو بود و گفت و خلافت نمود و در فرمود و عمر خود را ذکر آدم گفت تا بیاید حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که آدم را  
 میگفت که در خاطر ندانست فراموش کرد بود پس از روز خدای فرمود که هر گاه قرصی بکسی دهند یا معامله کنند نامدقت نامت بنویسند  
 که انکار نکنند و وصیت حضرت ششاق علیه السلام چنانست که حق تعالی را اول فرمود میراثش و میگفت ملک الموت که نامه  
 در این باب بنویسد که او فراموش خواهد کرد پس نامه نوشتند و بیالهای خود از طینت عیسی مهر کردند و چون آدم عم انکار کرد  
 ملک الموت نامه را بر او آورد پس حضرت ششاق علیه السلام فرمود که این سبب است که هر گاه نامه قرصی بر زمین می آوردند عرض دارم  
 مدلتی حاصل میشود و اولت کوی که چون این احادیث مناقات دارند با آنچه در است همان علمای شیعه که سه و چهارینها  
 روایت و اکثر حمل بر قهقهه کرده اند و بسند معتبر از حضرت ششاق علیه السلام منقولست که حضرت آدم عهد را پیماری عارض شد  
 و حضرت ششاق را طلبید و گفت بفرز نعلجل من نذر یک و صد است و من چهارم و پروردگار من فرستاد است از سلطنت خود  
 ایضی بدینی بجهت تو که عکس که در بشوم من چراغی مید که در تو اوصی خود کرد نام دیگر نام ترا و غیر اینها از این سبب است و اینک نام  
 وصیت در روز مرگ است و در او از علم و نام بزرگ خداست چون من میبگیرم حضرت پروردگار که کسلی بران مطلع گرد  
 و نظر کن در آن تا سال آینده مثل این روز که وصیت تو داده شد که در آن حضرت امام جعفر است جمیع اینها را احتیاج داری از او بدین  
 خود و آدم ان حضرت از هشت آورده بود پس آدم شش گفت بفرز ندانم من میباید از هشت نامم پس بالا را و بگو چه  
 و نظر کن هر که از ملائکه را بدینی سلام من بر شاول و بگویدم پناز است و از شما هدیه بطلبید از موههای هفت پس چون ششاق  
 بگو با الارض جبرئیل را بدید باقیهای ملائکه و جبرئیل ابتدا کرد سلام و گفت بجا امیری پیش گفت تو کهستی ای بنده خدا گفت  
 من روح الامین ششاق هستم پناز است مرا بدینی شما فرستاده است و شما را سلام میرساند و از موههای هفت هدیه  
 طلبید از شما جبرئیل گفت بر هدیه سلام باد ای ششاق بدین معنی که او از دنیا مفارقت کرد تا از برای او نازل شد ام پس خدا  
 در منصب اجر تو را از این که دادند و سبب بگو ترا که مراست فرماید و وحشت ترا بفرماید خود با من بدل کرد و اندر کرد پس ششاق با ایشان  
 برکت و ایشان را بخود آورده بودند و در کار بود برای هدیه ام چون بنزد آدم رفتند اول کاری که ششاق کرد آن بود که حضرت

عبدالکریم

نویس

کتاب در بیان وجهها که براد علی بن ابی طالب است

۱۱

# در بیان احوال حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

۱۵

در بیان احوال حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

صفت آدم را از پر سر آدم برداشت و بر شکم خود بست بدین جهت که گفت بگفت مثل تو ای شیخ و خدا عطا کرد تو سر را چون  
 پوشانند بولیا س غایت خود را بجان خودم سوگند حضورم که خدا ترا مخصوص کرد پس از آنجا بنام خود بلغم زد که بر سرش و شب  
 شروع کردند در غسل دادن آدم و جبرئیل پیشش تعلیم نمود که چگونه او را غسل دهد تا آنکه فارغ شد پس تعلیم او نمود که چگونه  
 او را کفن و حنوط کند تا آنکه فارغ شد پس او را تعلیم نمود که چگونه قبر را بکند پس جبرئیل دستش را بگرفت و پیشش  
 برآدم نماز کند چنانچه عاصی ایستاد و گفت هفتاد و یک بار بخود بگوید یا و تعلیم نمود که چگونه نماز کند پس جبرئیل امر کرد ملک  
 که صفت بکشد در عقب شش چنانچه ما امروز در عقب پنجاه صفت بگشاید گفت ای باد در ستاست که پیش نمازی کنم  
 بان منزلی که ترا از خداست و بانویز که از آن ملائکه هستند جبرئیل هم گفتی شش مکر میندازد که چون خدا بدت را در  
 از پدر او را در میان ملائکه بان داشت و ما را امر کرد که او را بسجده کنیم او امام طمش تا آنکه سنتی باشد در فرزندانش  
 او قیام و فتاوت و توحی او و ولادت علم و قائم مقام او پس چون نماز تو مقدم جویم و تو امام مانی پس نماز کرد با ایشان  
 برآدم چنانچه جبرئیل او را امر کرد و پس جبرئیل با او نمود که چگونه پدر خود را در حق کند پس چون از حق آدم فارغ شد جبرئیل  
 روان شد ملک بالا و نزد حضرت شش کرد و فریاد کرد که یا وحشته این جبرئیل گفت که چون خدا با تو آرزو حستی نیست بلکه  
 ما با هر چه در کار تو بر توان از خواهم شد و خدا مونس تو است اندوه کن مباشد و کمان بنام برورد در کار خود داشته باش که  
 او تا تو در مقام لطافت و بر تو مهربان است پس جبرئیل و ملائکه بالا رفتند بسوی آسمان و قابل از کوه پائین آمدند چون  
 از پدر خود بگو که خفته بود در ایام جهات او و نمیتوانست آدم که او را بر بند و شش را ملاقات کرد و گفت ای شش من مایل برآ  
 خود را برای این گشتم که فریادی را مقبول شد و فریادی من مقبول نشد و ترسیدم که او مرتبه بهم رساند که امروز بهم رسانید  
 و وضعی و جانشین پدر خود شود و آنچه غرض است امروز از برای تو حاصل شد که از آنچه پدرت بگوشت تا طهارت مانی هر آنچه  
 بکش چنانچه مایل گشته و نزدیک باینصورت از حضرت تا مینال نماید پس حضرت نام رضاعی را تسلیم کردند جبرئیل گفت و در اینجا  
 مذکور است که شش برآدم هفتاد و پنج بگفت هفتاد و پنج برای آدم و پنج برای فرزندانش و پسند معبر از حضرت امام حسن  
 موهبت که چون آدم مطلع شد بر گشته شدن مایل از جبرئیل کرد و شکایت کرد و حال خود را بسوی خدا پیشش عرض نمود با و که من  
 و بیستم نبودی که خلفت عوض مایل باشد پس شش از خواستولد شد چون روز هفتم شد از شش نام کرد پس خدا عرض کرد با و  
 که ای آدم این بیخوشی است از من بسوی تو پس او را بهتلاطم نام کن چون هنگام وفات آمد شد خدا او را عرض کرد که من ترا از دنیا  
 رحمت خود مبرم پس وصیت کن بسوی بهترین فرزندان که خوشی است که تو بچشم پس او را عرض کرد که از آن و شلم کن بخواه  
 آنچه تو بطلب کرده ام از نامهای آن که من دوست میدارم که در بین خلائق ایشان عالمی که علم را با تو بگویم من حکم کند و او را بجز خود که آدم  
 خلق خود پس آدم هم جمع فرزندان خود از مردان و زنان را جمع کرد و با ایشان گفت که ای فرزندان من بدرستی که تو را عرض  
 کرد بسوی من که ترا از دنیا مبرم و امر فرمودم که وصیت کنم بسوی بهترین فرزندان خود که او همتا قلم است و بدرستی که خدا او را پسند  
 است و اختیار کرده است برای من شما بعد از من پس شش بعد از او را اطلاع نماید امر او را که او وصی خلیفه منست بر شما پس  
 هر که گفتند پیشش و مخالفت امر او نمیکند و امر که دادم که تا بورت نیاختند و علم خود و اسما و وصیت دادن گذاشت جبرئیل  
 سپرد و گفت بسوی هر که من بگویم ای همتا تقرب من اعراض مکن و کفر کن و نماز کن بر من و مراد بر کن و چون نزدیک وفات و شوق  
 و آن حالت از خود بسیار طلب کن از فرزندان خود هر یک که تو صاحبش باشی تا تو پیشش فاضل تر باشد پس وصیت کن بسوی او  
 من وصیت کردم بسوی تو و در بین ملائکه عالمی از ما اهل بیت ای فرزندان مرا خدا بر من فرستاد و خلیفه خود کرد پسند در آن  
 خود کرد پسند خلق خود پس ترا بجز خود که دانیدم در زمین مایل از خود پس از دنیا بیرون مرو و تا محبتی از خدا بر خلق و وصی  
 از خود قرار دهی و قلم کن با و تا بورت را و بعد از آن هست چنانچه من بگویم بسوی تو و اعلام کن با و که از فرزندان من پسند  
 بهم خواهد رسید که اسم او نوح باشد و قوم او بطوفان غرق خواهند شد و وصیت کن بسوی خود که تا بورت را و بعد از آن حفظ  
 نماید و امر کن او را که چون وقت وفات و شود بهترین فرزندان خود را وصی خود گرداند و هر وصی صفت خود را در تابوت گذارد  
 و هر یک بگر با بن امور و وصیت نماید هر یک از ایشان که نوح را در دنیا بکشتی سفارش شوند و باید که تا بورت را و بعد از آن  
 بکشتی بنام نوح و هر یک از آن بکشد و کن ای همتا تقرب من اعراض مکن ای فرزندان من از قابل مالتی پس چون روز شد که خدا

داوود



# در بیان و فضایل و مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام

(ص)

او بود که در آن روز آدم را از دنیا خواند برده و میباشند آدم از برای مردن و بر خود قرار داد چون ملک نازل شد آدم گفت شما  
 مبدل بودید اینست خدا را نیکو و از شرکی نیست و فسادت مبدل هم که من بنده خدا و خلیفتم و در زمین ابتدا کرد با این است خود  
 کرد ملائکه را بجهنم و عقابم که درین صبح اسما را پس مرا بدیشت خود ساکن کرد پس بدیشت را در قرار من و خانه تو من نیکو  
 بود و خلق نکرده بودم که برای آنکه در زمین ساکن شوم برای آنچه خواسته بود و اولاد که تو دلز تقدر و تدبیر و جبرئیل علیه السلام گفت  
 آدم با جنود و بیل از رویه بود با جبرئیل هم هفتاد هزار ملک نازل شده بود در جنازه آدم حاضر شوند پس هتبارقه بر سر جبرئیل  
 آدم هم غسل داد و کفن نمود کرد پس جبرئیل هتبارقه گفت پیش و نماز کن بر پدرت و هفتاد و پنج تکبیر بر او بگو پس کند ملک ملائکه  
 قبر او را و اولاد داخل قبر کردند پس هتبارقه در میان ساکن زندان آدم بطاعت الهی تمام نمود پس چون در هنگام وفات او شد و صحبت  
 بسوی فرزند قینان و تابوت را با او تسلیم کرد تمام نمود قینان در میان برادرانش و فرزندانش آدم بطاعت خدا پس چون وقت وفات  
 او رسید شد پس بر حق خود کرد و تابوت و تابوت بود بدو تسلیم کرد پس چون وفات هر تنگ شد و صحبت کرد  
 بسوی فرزند اخنوخ که او در پس است و تابوت و تابوت و تابوت بود با او و در اخنوخ تمام بان نمود پس چون اجل اخنوخ نزدیک  
 آمد حق تعالی وحی کرد که با او که ترا باستان بالا خواهم بر دین و صحبت کرد بسوی فرزند اخنوخ و تابوت بر او صحبت نمود  
 تمام نمود پس چون وقت وفات او شد صحبت کرد بسوی فرزند اخنوخ و تابوت را بدو تسلیم نمود پس هتبارقه تابوت نزد فرزند  
 او نماند که با خود بکشتی بر چون وقت وفات او شد صحبت کرد بسوی فرزند اسام و تابوت و تابوت در آن بود بدو تسلیم کرد پس  
 کوهی که تمام بخت با احادیث دیگر باقیست در کباب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس بعد از آنکه از امام علی بن ابی طالب  
 منقولست که حضرت آدم پیش از فرستاد بسوی جبرئیل و گفت با او که بدم میگوید که اطعام به از زیت درخت زیتون کرد  
 فلان موضع است ز هشتاد و پنج جبرئیل او را ملاقات نمود و گفت بر کرد بسوی پدرت که او وفات یافت امام موسی بن جعفر  
 او و نماز کردن بر او پس چون غسل تمام کرد جبرئیل گفت پیش با بستای هتبارقه و نماز کن بر پدرت پس پیش استاد و هفتاد و پنج  
 تکبیر گفت برای تفضل آدم و پنج تکبیر برای سنت فرمود که آدم پوست عبادت خدا میکرد در هر روز چون خدا خواست که روح او را قبض  
 نماید ملائکه را فرستاد بالحق و جنود و کفن از هشتاد و پنج جبرئیل که او را ملاقات کرد بدرفت که حایل شود میان آدم و ایشان آدم گفت که بکمال  
 فرزند سولان پروردگار پس ملائکه او را قبض روح کردند و غسل دادند او را و در آب و از برای فرزند او قرار دادند و گفتند  
 این سنت فرزندان او است بعد از او پس عمر آدم هم هفتاد و سی سال بود در مکه مدفون شد و میان دم و نوح علیه السلام  
 هزار و پانصد سال بود پس بعد از آن حضرت صادق منقولست که چون حضرت آدم عم فوت شد و وقت نماز بر آن حضرت  
 شد هتبارقه جبرئیل گفت پیش و ای فرستاد خدا و نماز کن بر نبی جبرئیل گفت خدا ما امر کرد پدرت را بجهنم کنیم پس تا پیش  
 تکبیر هم پیشکان فرزندانش را و تو بنیکو کارترین ایشان پس پیش استاد و پنج تکبیر گفت برای آدم هم عدد نماز که خدا بر امت محمد صلی  
 علیه و آله واجب کرده است و این سنت جبرئیل شد در فرزندانش او تا روز قیامت و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقولست  
 که آدم هم خواهرش سوگند و هتبارقه قدرت که آن هم در تفضل نماز جبرئیل او را ملاقات کرد و گفته بگماهری گفت آدم بنهار است  
 و سوگند نمود جبرئیل گفت بر کرد که خدا قبض روح او کرد و چون بر کشت آدم زاد بد که قبض روح شده است پس ملائکه او را غسل دادند  
 و گذاشتند او را که نه هتبارقه را که پیش و در او نماز کردند و وحی کرد که با او که پنج تکبیر بر او بگو و او را سرش شب بقیه بر نه و قبرش را  
 مسلح کنند پس گفت چنین کنند نامردهای خود و در حدیث معتبر دیگر فرمود که سی تکبیر بر آدم گفته شد و پست و پنج تکبیر ختم  
 داشته شد و پنج تکبیر باقی ماند جبرئیل که با او که شایسته است سی تکبیر محمول بر واجب باشد و هفتاد  
 تکبیر یا دلت بر فضیلت حضرت آدم مستحبی باشد و این مجموع میان احادیث میتوان کردن و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر  
 منقولست که حضرت آدم هم در حرم خدا است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که وفات حضرت آدم هم در روز  
 جمعه بود با کار عمار و آیهت کرد اند که چون حق تعالی آدم هم را از خبیث الملوای بر زمین فرستاد از مفارقت هشت و حشت بهم رسانید  
 پس از خدا سوال کرد که او را از زمین بدهد بدیختی از درختان بهشت پس خدا از بهشت بسوی او درخت خرمائی فرستاد که موثر او بود  
 در حیات خود پس چون وقت وفات او شد بفرزند خود گفت من با حق میگویم که با او در حیات خود و امید دارم که بعد از وفات در حرم  
 من باشد چون هم ترک آنان بکفر بدو و وحسه کنند و هر روز از کفن من بگذرد و بدین فرزندانش چنین کردند و پیغمبران بعد از او متابع

در بیان و فضایل و مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام

بسوی او

(ص)



# در بیان قصه علی بن ابی طالب و عاقره و فرقی او با سحر

۵۴

پس هفتاد نفر شدند

باید که در این باب

زن

جزو

بعد از آنکه سحری اجابت و منمود تا هفت نفر شدند تا آنکه هفصد نفر شدند و چون هزار کس سپیدند ایشان گفتند بیانشان کنیم  
 از یکگان خود صد نفر را پس اختیار کرد صد کس را و از صد کس هفتاد کس را و هفتاد کس را و از هفت کس را اختیار کرد و گفت  
 بیانشان کن هفت کس را گفتند و باقی بکر امین بگویند شاید پرورش کار و اولاد کند ما از ابرو عبادت خود پس دستها بر زمین  
 گذاشتند و پیار و عاقره در چیزی بر ایشان ظاهر نشد پس دست بسوی آسمان بلند کردند و بگویند خداوندی که بسوی ما درین راه  
 گردانید و او را هر که با او ایمان آوردند دلالت کرد بر عبادت خود و پیوسته ایشان عبادت خدا میکردند و شرک بخدا نمی آوردند  
 تا فلان آدرین بسوی آسمان بالا برد و منقرض شد فلانها که متابعت او کرده بودند برین او مکتوب پس اختلاف در میان ایشان  
 پدید آمد و بدعتها اخلت کردند تا نوح هم بر ایشان مبعوث شد و در حدیث آمده که در وقت که حق تعالی جمعه نازل ساخت  
 و در بعضی آیات وارد شده است اول کسی بود که بقلم پیوسته نوشت و اول کسی بود که با بر خاست و پوشید و بیشتر پوست می  
 پوشیدند و چون خنای طوطی میگردیدند و کبک و بکر و بچه ها میگردیدند و بندگانهای معتبره را از حضرت خداوند عزم سفولت کسب  
 سهلخانه آدرین عزم بود که در اینجا خنای طوطی میگردید و نماز میکرد و هر که در اینجا عاقره و خنای حاجت و را بر آورد و او را در قیامت  
 بر دیگران بلند کرد و در حدیث است و در حدیث معتبره سفولت از امام عیسی بن ابی طالب که ابتدای پیغمبری او درین عزم بود که در روز  
 او پادشاه جنگلی بود روزی سوار شد بفرس بر کشت بز من سبز خوش ایند که ملک یکی از افضیال بود یعنی مؤمنان  
 خالص که ترکه دین باطل که در پیاری از اهل آن میکردند پس زمین او را خوش آمد و از زمین خود پرسید که از کت است این زمین  
 گفتند از نبت است از نبتگان پادشاه که فلان را فضیلت پادشاه و را طلبید و زمین را از او خواست او گفت که حاصل زمین این  
 زمین محتاج تراند از تو پادشاه گفت من بفروش من قیمت میدهم از آنکه من میفروشم ترا که زمین را پادشاه در غضب  
 شد و متغیر کردید و عتقاد و متغیر کردید و با اهل خود بر کشت و او را در وقت او را در وقت میداشت و در کارها  
 با او مشورت میکرد چون در مجلس خود قرار گرفت که با او مشورت کند چون او را در غضب بلند او پرسید که ای پادشاه  
 تو را چه داهیه عارض شده است که چنین غضب خشم بر تو ملاحظه مینمایم پادشاه قصه زمین را با او نقل کرد و او را بر صاحبانش گفته  
 بود و آنچه صاحب زمین با او گفته بودند گفت ای پادشاه منم خود کسی غم نمیخورم و در غضب است که قدرت بر تقصیر و انتقام نداشته باشد  
 و اگر میخواهی که او را بی عجزی بگیری منم پسر در کشتن او میدهم که زمین بدست تو در آید و ترا از اهل ملک خود در این باب عذری  
 بوده باشد پادشاه گفت که آن تدبیرت چیست زن گفت جماعتی از ازار که اصحاب منند میفرستم ترا که او را بیاورند و نزد تو  
 بدهند که او بیزاری چست است ازین تدبیر چاره میشود ترا که او را بگیری و زمین را بگیری پادشاه گفت من کن اینکار و ازین اصحاب چند  
 داشت از ازار که بر زمین بودند و حلال میداشتند کشتن افضیال از مؤمنان را پس اصحاب را طلبید و ایشان نزد پادشاه  
 شهادت دادند که آن را افضیال از ایشان پادشاه پارس بسیار داشت و زمین را گرفت پس چون حق تعالی در آنوقت برای آن مؤمنان  
 غضب کرد بر ایشان سحر کردید و دردی گفت بر زمین از جبار و بگو که بان را ارضی نشدی با اینکه بنده مرا در پیش کشته تا آنکه زمین او را بگریزی  
 خود رفتی و عیال او را محتاج و که ستمگانهستی حضرت خود سوگند میخورم که در قیامت از برای او از تو انتقام بگیرم و در دنیا پادشاه  
 از تو سلب کنم و شهرت را لغو کنم و عزت را بیدات بد کند و بخورد سگان بر هم کوشش زن ترا با ترافض و کرد این امتحان کرده شد  
 من پس حضرت را درین پادشاه داخل شد در وقت که در مجلس نشسته بود و اصحابش در دورش نشسته بودند و گفت اصحاب من را بگو  
 بسوی تو و رسالت تمام آن کرد آن جبار گفت که بیرون رود از عیال من ای آدرین کشت من جان میخواهم بر زمینش را طلبید و دست  
 آدرین را با او نقل کرد و گفت که مترس از رسالت خدای آدرین که من کسی نمیفرستم که آدرین را بکشد و باطل شود رسالت خدای او  
 پنجم برای تو آورده بود پادشاه گفت که آن را در وقت داشت از افضیال مؤمنان که جمع شدند در مجلس و ازین میگردیدند او  
 و آدرین ازین میگردیدند ایشان خبر داد و آدرین ایشان را با پیغمبر خدا و روحی که در رسالت که بان جبار رسانید پس ایشان از آدرین را از اصحاب  
 او شنیدند که او را بکشتند و آن را در مجلس کس را از ازار که فرستاد که آدرین را بکشد چون آن ملک بان محل که در اینجا آدرین را اصحاب خودی  
 او را در اینجا یافتند بر کشتند چون اصحاب آدرین را یافتند که ایشان مقصد کشتن او را بدیدند متفرق شدند و آدرین را یافتند  
 و با او گفتند که ای آدرین هر چه در باش که اینجا از او مکتوب تو را در راه و در راه کس از ازار که برای کشتن تو فرستاده بود پس از این شهر  
 بیرون رود و آدرین در همان روز با جماعتی از اصحاب خود از شهر بیرون رفت و چون عاقره مناجات کرد و گفت و در کار او را فرستاد



# در بیان اصول و خلائق کیمیا از ابن سينا

من

بسیاری درین سالته تمام رسایندم و مرا تقدیر بد بخت کرد و اکنون در مقام کشتن هستم که مرا ایام بد خدای که در مملکت از شهر  
 رو و بکناری رو و جلایو بگذارد که بغیر خودم سوگند که امر خود را در او جاری کنم تا بم و کشتن او رسالت و در حق او راست گویم  
 ادرین گفتن هر دو دنگار صاحبی دارم حق تعالی فرمود که سوال کن تا عطا کنم ادرین گفت که سوال میکنم بدان بنیادی بر اصل انشهر  
 و حوالی و نواحی آن نام سوال کنم بسیاری خلائق موکالی ادرین شهرشان خراب میشود و اهلیش بگرستی و مشقت مبتلا میشوند  
 ادرین گفت هر چند بشود من سوال میکنم خدای فرمود که من بتو عطا کردم آنچه سوال کردی و باران برایشان نهمیستم تا از من سوال کنی  
 و من سزاوارترم از هر کس بویا کردن بهمان خود پس ادرین خیر باد صاحب خود را با طهارت خدا سوال کرد و از من باران را از ایشان آنچه  
 خدای که در بسوی او و گفت بگو و شومستان از این شهر بیرون روید پیشترهای بگریزید و رفتند و طلا ایشان بیست نصد  
 پس مرا گند شد در شهرها و شایع شد جادو درین در شهرها که از خدای چنین سوال کرد ماست و ادرین گفت بسوی غاری که در  
 کوه بلندی بود و در این پناهان شد حق تعالی ملک را با او موکل کرد تا بندگی او هر شام طعامی آورد و در روزها روزمه بدادش  
 ملائکه برای او طعام می آورد و حق تعالی پادشاهی اینها را اسلب کرد و او را کشت و شهرش خراب کرد و گوشت زشت را بخورد و سگان  
 بسبب غضب کردن برای آن زمین و در آن شهر جناری بگریه و مصیبت گشته و میل شد بدین است سال بعد از رفتن ادرین همانند آنکه در بی  
 قتل او باران برایشان نیاید و عیبتان شدند آنکه در وصال ایشان بلشد و از شهرهای دور آرزو قری او شدند و چون کار برایشان  
 تمام شد با یکدیگر گفتند که این بلاد که بر ما نازل شد است بسبب آنست که ادرین از خدا خواست است که تا او سوال نکند باران از آسمان  
 نیاید و از پناهان شد است و جادو را بندگانیم و خدا بنام جیم راست از او پرسید ای هر چه بر این قرار گرفت که تو بگویی بسوی خدا و تضرع  
 و استخا کن کند و سوال نماید که باران از آسمان برایشان و حوالی آن شهر نیاید پس بلا اینها پوشیدند و بر روی خاک تراستادند و خاک  
 سر خود بر چشیدند و بارگشت کردند بسوی خدا بتوبه و استغفار و گریه و تضرع کردند بسوی خدا تا خدای که در بسوی ادرین که  
 ادرین امر شهر تو صد بار بلند کردند بسوی من توبه و استغفار و گریه و تضرع و در خاک او انداختی و جیم بگویم توبه را و مضمون این  
 کتاب و حکم برایشان و مانع شد از اجابت ایشان در سوال باران چیزی مگر آنچه تو سوال کردی بودی که باران برایشان نیاید تا این  
 سوال کنی پس سوال کردی ادرین تا باران برینم ادرین گفت خدای نام سوال میکنم حق تعالی فرمود که ای ادرین سوال کن گفت شومستان  
 بسوی فرمود بسوی آن ملک که ما توبه و گریه و تضرع کردیم و درین شهر طعام ادرین را برود که جس که طعام او ادرین و گفتن برای او برین چون شاکست  
 طعام نیامد ادرین غم و در گریه شد صبر کرد چون روز دوم طعام نرسید که سگ و اند و هشتن یاد شد و شب هم مشقت کرد  
 و اند و هشت غلبه شد و صبرش کشید و مناجات کرد که ای پروردگار من و زنی با از من با از شوقش از آنکه خاتم بیکوی بسوی خدا کرد  
 کرای ادرین بیخ آمدی از آنکه شیبان روز طعام ترا برین کردم و برین گوی پرواننداری از گرسنگی و مشقت هر چه خود در مدت  
 بیست سال این تو سوال میکنم که ایشان در مشقت و منم کردم برایشان سوال کن که بیاورند برایشان بیلام سوال نکردی بجز آنکه  
 برایشان سوال کردی پس گریه کنی و چشمانم در مشقت و منم کردم برایشان سوال کن که بیاورند برایشان بیلام سوال نکردی بجز آنکه  
 ترا چیزی نگذاشت که جان و روزی خود بکوی و طلب جان و درین از جای خود فرود آمد که طلب جان و روزی خود بکوی چون نزد  
 شمس رسید و روی بد کرد بسبب خفتن آلام ادرین بسوی خدا رفت و داخل شد بد پر زاری که در و ناز آتش که ماست و برایشان  
 است و گفت این منم طعام بگو که از گرسنگی خفتن تمام کن که ای پند و نغمه از این منم از این با این کلام است که بد بگویم و از  
 یاد کرد که مالک چیزی بهر از این بود که نان بیست و هفت بر و طلب مغزش از منم در این شهر بکن ادرین که تا بقصد بکن به که جان خود را  
 بآن نگذاشتم و در پناه قوت و رفتار بهم رسید که طلب مغزش و منم زنی گفت که ای پروردگار منم از این با این کلام است که بد بگویم و از  
 خود را توبه هم بهرم و اگر قوت خود را توبه هم او بهرم و در این بخار بلندی نیست که توبه هم ادرین گفت که بد بگویم و توبه هم  
 برای ندی که او کافیت منم قری برای من کافیت که بلوزند به نام و من او هر دو به یک کوه نان کفای توانم کرد پس زن کوه نان  
 خورد و کردی بگر از اینها ادرین و درین خود قوت کرد چون درین بد کرد ادرین از کوه او میخورد و اضطرار بگریه تمامه مادرش گفت ای منم  
 خدای منم که ای ادرین گفت جیم سگ کوه را و باران غلظت نه میگرداند پس ادرین دو بار روی سپرد و دست خود گرفت گفت  
 ای پروردگار منم و در طلب بدی این سپردن غلظت که بسوی بدی و باران غلظت نه میگرداند پس ادرین درین حرکت بسوی او باران خدا  
 پس چون از آن مغز اینها شنید پس از این بد کرد و درین غلظت که بسوی ادرین میگرداند که ادرین بسبب این پرنه ملا صد بار بلند

در بیان اصول و خلائق کیمیا از ابن سينا

مربا

# در بیان قصص علی بن ابی طالب و فرزند او سید الشهدا علی بن ابی طالب

(۳۳)

فرزاد کرد و در میان شهر و کشتیارت با او شهادت با او فرج کرد در دین شهر شما آمده است و در دین وقت داشت بر موضوعی که شهر اخبار قبول  
در اینجا بود و آن در بالای تلج بود پس بگریه آمدند و زود و کوهی از اهل شهر او و گفتندی آمد پس با هم نگریدی در این بیت سال که  
در مشقت و تعب که سنگی بود بر زمین و عاکن که خدایا ما بازان بسیار دادی گفت عاکنم تا با ما با زبان پادشاه جبار و شاه جبار و شاه جبار  
بپایند و با ما بر منور من شوال کند تا من ملک چون انجبار این فرزند را شنیدند که با فرستاد تا در دین نازد او حاضر کرد تا نزد چون بنزد  
او آمدند گفتند جبار ما را فرستاده است که تو را بر نزد او بر زمین کرد بر ایشان هم که در نزد او چون شمشیر از جبار رسیده یا نصد  
نفر از فرستاده او را بسیار ندانند و گفتند که ما آمده ایم که تیر بر نزد جبار بریم در دین گفت که نظر کنید بسوی آن چهل نفر که چون  
مرده اند که بر نگریدید شمار آنچه این در دین ما را بگریه گفتی و مدتی پیشت و اکنون نفرین مرده میبوی یا تا از این است  
گفت من بر نزد ان جباری بروم و دعای بازان بمنم تا جبار شاه با جبار شاه را بباید و با برهنه باشد بر نزد من برانگردد و بکشند  
بسوی انجبار و سخن از دین را با او نقل کردند و از او التماس کردند که با اهل شهر بیاید و با برهنه بر نزد دین و با انجبار که در خاکند بر آمدند  
و بر نزد دین ایستادند با خضوع و شکستگی و استسکاء کردند که خاکند که خدایا بر ایشان بازان بسیار دادی در دین قول کرد و از خدا  
طلبید که بازان بر انچه و نواخوانی بفرستد پس ابروی بر بالای سر ایشان بلند شد و در عدد و بر تان ظاهر شد و در همان ساعت  
ایشان بازان با او بدیدند که کمان کردند غرق خواهند شد و زودی خود را بخانه های خود رسانیدند **در کوهی که در اول**  
عصر از پیام گذشت تا با بد که امر کردن حق تعالی در دین را بد دعای بازان بر سبیل حق و موجب نبوده باشد بلکه بر سبیل غیر است  
بود باشد و عرض انحضرت را تا خبر دعا نمودن و طلبیدن قوم بر سبیل بتلن برای طلب گفت دینوی و انتقام کشیدن برای غضب  
نشان نبود بلکه غضب بر آن درگاه الهی بر این باب معاصی از برای خداست و با با باشد که ایشان از شدت محبت الهی بر تان  
از امر نواهی حق تعالی غضب پاد از جناب مقدس الهی کشند و چون دست تحت و عظمت علم الهی را ندانند تا بد شاهد مخالفت  
خود می آورند تا انکه آنها بر حق تعالی بود نسبتان قوم که متنبه شوند و بگرد در مقام طغیان و فساد نباشند و مستحق  
عقوبت نشوند و بسبب حسن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی غضب کرد بر ملکی از ملائکه و بال و واقع کرد  
و او را در جزیره از جزایر انداخت و مانند دران جزیره خندانخواست یعنی مدت بسیار چون حق تعالی حضرت را در دین را بر جبری  
مبعوث کرد تا ملک مدعی بر انحضرت و گفتندی سخن خلد عاکن که خدا از من راضی شود و با نام زاین که تا دین قول کرد در دین  
و دعا کرد تا خلد با او بر کرد تا بند او را و خوشنود بد کرد بدین ملک با در دین گفت با ترا حاجتی هست گفت بل خواهی مرا از جبار  
بالا ببری تا ملک الموت را بر بندم که با باد تعیش می توانم کرد پس ملک و زاد در بال خود گرفت و بر دست او اسنان چهارم پس بد ملک الموت  
گفته است و سر خود را حرکت میدهند از روی تعجب پس در دین سلام کرد بر ملک الموت و پرسید که چرا سر خود را حرکت میدهند گفت  
پروردگار ظمرا امر کرده است که روح ترا بفض کم در میان اسنان چهارم و پنجم کنم پروردگار این چگونه میشود و حال آنکه کندی اسنان  
چهارم یا نصد سال راه هست تا اسنان چهارم تا اسنان سوم یا نصد سال است و کندی هر یک تا اسنانی یا نصد سال است پس چگونه  
او را در این وقت میان اسنان چهارم پنجم و روح کم پس در میان انقض روح مقدس او نمود و اینست معنی قول خدای تعالی که در  
مکانا قلبی و فرمود که او را برای این که تا نصد در دین که در سبب انچه در سبب گفت و در حدیث معبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
منقولست که خدایا در دین را با لایر و بمکان بلند و از انچه های بیشت با خود آیند بعد از وفات او و دیدند جبار حضرت نام محمد با او  
منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ملکی از ملائکه منزلی تیر خلد بود پس او را از زمین فرستاد برای تعسیری چون آمد بر نزد  
و گفت مرا شفاعت کن نزد پروردگار و چون حضرت سگ و زوزه داشت که افطار نکرد و سبب عبادت کرد که مانده نشد و سبب  
نور زید پس در سخن برای ملک مدعی خلد شفاعت کرد پس خلد خست ملائکه که اسنان و دین ملک چون خواست برود باز  
گفت که من میخواهم که تو را با بر نعمت که بر من آری مکافات تمام پس حاجتی از من طلب تا بقدم بر منم او در دین گفت حاجت من آنست  
که ملک الموت را بمن غایب نشاید با او این که بر من کز تا او هیچ نعمت بر من کو او را نیست پس ملک با خدای خود را کشود و گفت سوار شو تا  
با اسنان بالا بروی ملک الموت را در اسنان اول طلب کرد گفتند بالار فرستاد در دین را با لایر تا آنکه در میان اسنان چهارم پنجم ملک  
الموت را ملاقات کرد پس ان ملک ملک موت گفت که چرا رو تیرش که گفتی چه میبوی که زید که در زمین بود و حق تعالی مرا امر کرد که بعضی  
روح او در دین بکنم در میان اسنان چهارم پنجم پس انفرز نشید و پروردگار زید را با لایر ملک افتاد ملک موت در همان انقض روح او کرد

در بیان قصص علی بن ابی طالب و فرزند او سید الشهدا علی بن ابی طالب

(۳۴)

چنانچه

در بیان

# کتاب فی قصص اهل بیت علیهم السلام

ص ۵۰

چنانچه علم نماید و از کوی الکلب در پس آن مکان صید بقایب او و زینا کانا علیها و در حدیث دیگر از عبدالله بن عباس  
 منقولست که در پس هر روز هادریه من سباحت میکرد و میگردد و در روز میلادش و هر جا که شب و روز او میگردد و روزی  
 از او پرسید هر جا که افطار میکرد و از عمل صالح او ملائکه مثل علی روی من بالا میبردند پس ملک الموت از خدا رخصت طلبید  
 که بعد از آن در پس بیاید و بواسطه کندی مخصوص شد و نیز در پس آمد و گفت میخواهم مصاحب تو باشم و یا تو هم از پس فتنه بگذری  
 و روزها میکرد بدند و روزها میلادش و چون شب میشد طعام او در پس از افطار او میگردد و تناول نمود و ملک موت را بسوی  
 طعام خود عفو میکرد و میگفت از طعامی احتیاج نیست پس میخواهند بنام او در پس راستی هم میشد و بخواب میرفت و ملک موت  
 نمیشد و بخواب میرفت پس چند روز بر اینحال بودند تا گذشتند بکله که میگردد و باغ انکوری که انکور مثل سبک بود پس ملک الموت  
 گفت میخواهی که از این کله که سفند بره با از این باغ خوشه انکوری چند بگیرم و شبان افطار کنی در پس گفت سبحان الله تو را تکلیف  
 میکنم که از مال من بخوری یا بسوی خود در مال بگویی یا از این باغ خوشه انکوری چند بگیرم و شبان افطار کنی در پس گفت سبحان الله تو را تکلیف  
 بگو و گیتی گفت من ملک و تو هم در پس گفت مرا بسوی تو حاجت هست گفت که است در پس گفت مرا با سامان بالا بری پس ملک موت از خدا  
 رخصت طلبید و او را بر مال خود گرفت و با سامان بالا برد پس آنرا در پس گفت که مرا بسوی تو حاجت هست گفت که است در پس گفت سبحان الله  
 که مرا در پس است میخواهم که در از آن بنمیشد تا بر بنم که چنانست که شنیدم ام پس از خدا رخصت طلبید و چون عرض  
 شد ساعتی نفس او را گرفت چون دست برداشت و گفت چگونه بدی و گفت که در از آن بنمیشد تا بر بنم که چنانست که شنیدم ام پس از خدا رخصت طلبید و چون عرض  
 که این جنم این بنامی پس ملک موت را کرد که در زمین دار جهنم که در جهنم را بکشاید پس چون در پس جهنم را دیدش کرد و افتاد و چون  
 بحال خود آمد گفت خجسته دیگر تو دارم که بگشت دامن بنامی پس ملک موت از زمین دار جهنم رخصت طلبید در پس رخصت شد  
 و گفت ای ملک موت من را از اینجا برون نمی آیم زیرا که خدایم فرمود است که هر نفس چشم مرگت و من چشمم و فرمود که هر چه از شما  
 نیست مگر وارد میشود نزد جهنم و من وارد شده ام و فرمود است که هر نفس چشم مرگت و من چشمم و فرمود که هر چه از شما  
 گوید که بعضی بطریق ظلمت و موافق و با باطن است در حدیث اول محل اعتمادند و در بعضی آنکه مستور است که چنانست که  
 در زمین سبقت سال بود و بعضی بیشتر گفتند و از او متوجه میگردد و چون با سامان رفت او را خلیفه خود کرد و ایند متوجه نمیدانند  
 عرفان و در پس ملک را وصی خود کرد و ایند ملک پدر حضرت نوح علیه السلام است و سید بن طاووس در کتاب معادله خود کرده  
 که در بعضی در پس عیاشی که نزدیکت که مرگ بتوانزل کرد و فالو این نوشید شود و جبین تو عرق کند و این است که بشو  
 و زبانت شکست میشود آب هانت خشک شود و سفید چشمت میباشد غالب کرد و دهانت کف کند و کف بدنت بلرزد و در این  
 و در باید ترا شد تا او تلخ بود و شوار چهارم که هر چند تو را اصل از تند شوئی و مرزای شوی افتاده در میان خود و اهل خود و در  
 از برای آن که در پس عیاشی که مرگ بتوانزل کرد و فالو این نوشید شود و جبین تو عرق کند و این است که بشو  
 نزدیکت و بداند که مرگ را اسان تر است از احوال و در قیامت حدیثی دیگر از صحف نوشته است که بیعین بدانند که هر چه کار  
 از خاص غلامت که بری نعمت علی است سبب است خوانند بسوی خبر و کتابند در راهی خبر و فهم عقل بر آنکه چون خداوند در این  
 دوست داشت بنشیند با ایشان عقل او محسوس کرد و ایند بنظر او و در شان بر روح القدس پس شود ندان برای مردم در کمال است  
 بیانات و حقایق حکمت تا از آن نمایند که اهل او و متابعت نمایند و صلاح را تا در نفس ایشان قرار کرد که خداوند ایشان علم  
 و آنکه احاطه کند با فکرها با داند که نماید و در این با حقیقت حال او را تمسبل نماید و همه با ناطق بد نماید و از اخلط و اخلط  
 بهر چه علم و قدرت و تدبیر کند است هر چه از چنان خواهد بود و بکارها او نمیتوان بود و غرضها او را نمیتوان در یافت بر اوضاع  
 نمیشود ندانند و در اعتبار کردن و در نزدیکی و نه تفسیر نتوانانی مخلوقی نهایی شناختن ذات او نمیشود و در جای دیگر فرمود  
 که بخواهند در اوقات پروردگار خود از برای خدایان نماز آنرا است که مدد کار و یاور و بگذرد غایب شود استجاب میکند  
 و حاجتگشای از برای او و در شمار ایلر زوهای خود میماند بر شام بر عظمی خود را از غنای خود که هر که در حق نمیشود و در جای  
 دیگر فرمود است که چون در روز دلت شوی بدیاد کند نهضای خود را از هر چه که در استی روزی بداید از برای خدا باد عطا  
 خالص صافی منزه از انکار بد و از خیالات منکر بد و مستکبرانه و در حق خود را از غنای خود که هر که در حق نمیشود و در جای  
 داشتن و نهضای شما باید کرد و در دله و اعضا و جوارح شما از کمال غنای خود را از غنای خود که هر که در حق نمیشود و در جای

میکند میخواهی

و این است که در این کتاب  
 در بیان احوال اهل بیت  
 علیهم السلام است

آری

دارد



# در بیان قصص و احوال و مناقب و معاصی و عبادت و غیره از حضرت علی علیه السلام

ظریه اینست که با بندگان در جمیع قبایح و معاصی بد بهار و زشت باشد و چون داخل نماز شود با طهارت و فکرهای خود را بگرداند و بگوید  
 نماز و دعا کنید و در خدای پاکیزه با تضرع و توسل و از او بطلبید حاجت و منصفانه و صلح کنید با خود را با خشنوع و خشوع کنید  
 و خاکسار و چون بچند روز بد از خود از خود در کینه فکرهای بنیاد و خیالات بد را که در خدای ناشایست دارد و خاطر خود  
 ملذذ و خوردن حرام و تقوی و ظلم و کینه و از این صفات همه را از خود بپندازید و هر روز سه وقت نماز واجب را بخوانید  
 در ایام اربعه عشره است و در هر سوره سه سجده باید کرد یا سه سجده در هر صفت و در پنج سوره و نیز در هر وقت  
 افتاب پنج سوره یا سجده ها آن اینها است نمازها که بر شما واجب است و هرگز پاره بر این نافله بخوانید و در وقت نماز است **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**چهارم در بیان قصص نوح علیه السلام** و مشتمل بر فضیلت است **اول** در بیان ولادت و وفات محمد  
 عمر و نامها و نقش و کین احوال اولاد و اخلاق پسندیده و بعضی از عیالات احوال آنحضرت است قطب و ندی و غیره گفته اند که  
 نوح عم پسر ملک پسر مشیخ و متوشیخ پسر اخونوخ بود که در سن عم و دیند معتبر از حضرت نام رضا علیه السلام منقولست که در بی اهل  
 شام از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از اسم نوح عم فرمود که نامش سکن بود و او را نوح نامیدند برای آنکه بر قوم خود هزار پنجاه  
 سال نوح کرد و دیند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اسم نوح عبد القهار بود و برای این او را نوح نامیدند که نوح جبر  
 خود میکرد و دیند معتبر از حضرت که اسم نوح عبد الملک بود و او را نوح گفتند زیرا که با نصد سال که هر کرد و در حدیث معتبر  
 فرمود که نامش عبد الاصل بود و **کوی** که مکنست که همین نام آنحضرت بوده باشد و بعد از نامها او را میخوانند باشند و  
 معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون نوح در کشتی سوار شود و کشتی او وحی کرد که کشتی نوح اگر تریسی از غرق شدت  
 هزار مرتبه بگوید **لا اله الا الله** پس چنانچه از غرق نجات دهد و هر که تریسی از غرق شدت نوح و هر که با نوح بود در  
 کشتی در ست نشاند و یاد با نهار از بلند کردن نجات دهد و کشتی و زید و نوح از غرق شدن ترسید و یاد پیشی که رفت و نجات  
 که **لا اله الا الله** بگوید پس زبان بر زبان گفت **هلویا القنا القنا مارا یا ایقن** در اضطرار کشتی تنگ یافت و کشتی راه افتاد پس  
 نوح گفت انفق که خدا مان نجات بخشد از غرق من و از تر است که از من جدا شود پس در آن کشتی نقش که **لا اله الا الله** را با نوبت است  
 که چون کلام سر بیاورد و بلفظ فارسی معنیش است که **لا اله الا الله** میگویم هزار مرتبه بر سر کارا که امر را با صلاح آورد  
 و در حدیث دیگر از وهب روایت کرده اند که نوح عم بخار بود و اندک کدم کون بود و در پیش بار یک بود و در سرش را از بی بود  
 بزور بود و ساقهاش بار یک بود و گوشت زانهاش پیچیده بود و ناخس بزرگ و در پیش دراز و زهن بود و بلند قامت و تو مند بود و در نهایت  
 شدت و غضب بود و چون مبعوث شد هشتصد و پنجاه سال عمر بود پس هزار و پنجاه سال که در میان قوم خود ماند که ایشان را دوست  
 مینمود و کوفت و ز یاد شد مکرانچنان و سه قرن گذشتند آموش که بدندان مردم و فرزندان ایشان مانند در و هر یک از ایشان چهار  
 خود را آوردند در هنگامی که او خورد بود بر بالای سرش بلایا شدند و میگفتند ای پسر که بعد از من بلایا است این دنیا را میکن  
 و پسند حسن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت نوح دو هزار و پانصد سال زندگانی کرد و هشتصد و پنجاه سال پیش از  
 میشود شدن و هزار و پنجاه سال قدمیان قوم خود که ایشان را بسوی خدا میخواند و در وقت سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد  
 آنکه از کشتی فریاد آمد و ایاز زمین خشک شد و شهرها را کرد و فرزندان خود را در شهرها ساکن کرد و پند پس چون دو هزار و پانصد سال تمام  
 شد ملک موت بنزد او آمد و گفت انقباض شده بود و گفت السلام علیک نوح بر او سلام کرد و گفت برای چه آمده ای ملک موت گفت  
 اسلام کردی و ترا قبض کنم گفت بکنندری که از افتاب بیایه بروم گفت بلی پس چون بسایه منتقل شد و گفت ای ملک موت با چه بر من از عمر  
 و پناگشت مثل امدت افتاب بیایه بود و او را هزار و نود و اندک سال بود پس ملک موت بفرمود از حضرت نوح و دیند معتبر از امام زاده علیه السلام  
 منقولست که امام علی علیه السلام فرمود که عمر نوح دو هزار و پانصد سال بود و در کشتی خواب بود باری و نهد و عورتش را کشتی  
 پس تمام یافت خند بدن و سام ایشان را زجر کرد و فریاد از خند بد و هر چه میگوید میگوید و هر چه میگوید میگوید  
 خام و یافت میگفتند پس نوح بیاید شد و هر یک از ایشان چنانچه از بسایه منتقل کرد پس نوح فریاد کرد  
 دست باستان بلند کرد و گفت خداوند تقی و لب پست خام را که از او بیم زنده مکر باستان و خداوند تقی و لب پست پناگشت  
 پس خالق پندار آید پست ایشان را پس نوح عم گفت بخام و یافت که حق تعالی فرزندان شما را از امان و خداوند تکوان فرزندان نام  
 که پندار و زقیامت زیم که او بکنی من کرد و شما حق من شد بد و علامت عقوبت شما پوست و فرزندان شما ظاهر خواهد بود

قصص و احوال

در بیان مناقب و معاصی و عبادت و غیره از حضرت علی علیه السلام

الباقی

در بیان مناقب و معاصی و عبادت و غیره از حضرت علی علیه السلام







# در بیان طریقه کشتی و نجات کشتی و نجات کشتی

۱۰۰

امر که چون بسازد پس طوش را هزار دو دست زوایع که پند و عرش را مستعد زوایع و در فاعل است و در کشتی کشتی  
 که در ناری خواهد کرد بر ساختن کشتی چیزی را از تراشیدن چنانچه در اول وقت خواهد شد پس نوح در میان ایشان که او را  
 که نند بر این سفر میگرداند و او را میگویند در میان کشتی سازد و بسند حسن از آنحضرت روایت کرده است که چون حق تعالی از آن  
 نمود که قوم نوح را هلاک کرد و اندام عظیم بود در جهانیان آن ایشان را نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 کشتی فارغ شد خدا امر کرد او را که نود و نه روز از نهری که نام آن نهر یافس بود که در آن نهر کشتی سازد و در آن کشتی  
 داخل کشتی کرد و آنچه با او امان آورده بودند از جمع دنیاهاست و در آن کشتی نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 الا من سبق علیه القول و من امن مع الا قبیل که ترجمه آن اینست که بار کن در کشتی از هر نوح دو جهت بود و تا اهل خود را  
 مکن آنها که پیشتر تو خبر داده اند که داخل مکن که زن و بک پس او بود و بر یک کشتی هر که تو امان آورد تا استاز غیر اهل تو و امان  
 با و مکراند که ترا بشدن کشتی در مسجد کوفه بود پس چون نوز شد که خدا خواست که ایشان را هلاک کند زن نوح نان  
 میخفت در موضعی که معروفست در مسجد کوفه بغلامان نوح از برای هر جنس جوان موضعی در کشتی قرار داده بود جمع  
 کرده بود از برای ایشان در آن موضع بلفاف خنجران داشتند تا خوردن و صد از زن نوح که از تنور آب جوشید پس نوح  
 بر سر تنور آمد و کلی بر آن گذاشت و مهربان کل زد که آب پزین بناید تا آنکه جمع خانوران داخل کشتی کردند پس تنور آمد و نوح  
 شکست و کل را بر داشت و افتاد از آسمان در نهر که در آن کشتی نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 فقنا ابواب السماء بیا و منیر و غیره تا الارض صوبنا فانما اقمنا علی الارض فکدر و حکننا علی ذات الالواح و در ترجمه آنست که  
 پس کشیدیم درهای آسمان را بباران نهر و شکافیم از چشمه ناپس خود در آسمان از زمین بر امری که مقدس شده بود تا آنکه  
 شده بود بار کردیم نوح را کشتی که از نهر او میخاسته شده بود پس خلاف نوح که سوار شود در کشتی در حالتی که بتبر جوشید  
 بنام خدا در هنگام رفتن کشتی و ایستادن آن در آن کشتی که بگوید در آن کشتی که نجات داد و نوح را نجات داد  
 بحرکت مد نظر کرد پس کافرش که در میان آب بر میخواست و میخواست که نجات دهد و نوح را نجات داد  
 من سوار شو یا منو ما بشان یا کافران گفت سوار می شوی جیل یصمونی من الماء یعنی ویدی جاگرم و بنیاهم بسوی کوهی که نگاه دار  
 مرا از آب پس نوح گفت لا عاصم الا نوح من امر الله الا من هم یعنی نیست نگاه دارند امر را از خدا بجز کسی که خدا او را نجات  
 و تبارک اسمی من اهل و ان و قله الخ و انما حکم الخاکین پروردگارا بدو است که پس از اهل من است و بدو  
 و عدا تو خواست و تو حکم کنده کان پس حقتعلی فرمود که یا نوح اقمه لیس من اهلک انما عمل غیر خیاره فلا کشتن ما لیس  
 لک به علم الا ان اعطت ان تکون من اهلها پس ای نوح بدو است که بنستان پس از اهل تو که وعده دادم ایشان را نجات دهم  
 زیرا که او صاحب کردار ناشایست است پس سوال کن از من چیزی را که مرایان علم نیست بدو است که ترا نجات دهد از آنکه بدو نجات  
 از جاهلان پس نوح گفت انما اهلک ما لیس من اهلک الا نوح و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 بدو است که من بنیاهم بسوی نوح را نجات داد و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 کاران پس کرد بدو چنانچه خدا فرمود که خاکی باشد میان ایشان موج و کرد بدو پس نوح از عرف شد که آن در آنحضرت فرمود  
 که هر که بدو کشتی زد آن موجها تا رسید کشتی که و طواف کرد و در در خان کعبه جمع و بنا عرق شده کوهی خانه کعبه  
 برای آن بیت است و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 بعد از آنکه نوح را نجات داد و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 که در میان آن که آب خود را فرود در چنانچه فرمود است و قیل یا ارض ابلعی ما لیس و یا اسماء اقلیمی و غیره تا الارض  
 و استوف علی الجودی یعنی و گفته شد که من فریاد خود را در آسمان باز آید تا باران و امان از زمین فرود رفت و نوح را نجات  
 خدا بود از هلاک کافران و نجات مؤمنان بعد از آنکه نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 بود زمین از فرود آمدن و چون آنجا آسمان خوانند که در زمین فرود آمد و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد  
 بر آب آسمان بر روی زمین ماند و کشتی بر روی قرار گرفت و آن کوهیست بزرگ در موصی که خدا جبرئیل فرستاد و نوح  
 نوح با نوح اقبط بسلام متواتر کلمات علیات و علیات امم یعنی معانی است و نوح را نجات داد و نوح را نجات داد

او را شد  
 که کشتی بچند  
 و امر کرد جبرئیل  
 که نازل شود  
 و تعلیم او  
 کند  
 پس فرمود جبرئیل  
 که در میان  
 قوم خود هر که  
 مایل بود کند  
 بر کشتی

نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی

نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی  
 و نجات کشتی

کشتی

# در بیان سزاها و عقوبات و ثواب و جزاها و کلمات و بیانات و کلمات و بیانات

در بیان سزاها و عقوبات

گشتی از کوه بلندی از مابقی آنجا که با او رفتار تو بودی چنانکه تا که با تو بودی در کشتی و امتی چند هستند که بر روی ایشان را  
 بر خور و اگر تا بهیم بغتهای و بنایین برسد با ایشان عذاب شد و تا که بسبب کفر ایشان حضرت فرمود که هر فردی آمدن و خروج و قبول  
 از کشتی یا هشتاد کس از عثمان که با او بودند و بنا کردند مدینه الثانیین را و نوح از آخری بود که با نوح بکشتی بود بود پس نوح  
 مردم از او بهر سبب و این سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نوح یکی از دو پسر است یعنی یونس و یونس است بعد  
 از آدم و عیسی و جسد معتبره و نقولست که از امام هدی باقر علیه السلام پرسیدند که نوح چند است که از قوم کوفی همان نوح و هندی و دیگر  
 نقرین بر قوم خود کرد گفت ایشان فرزند نوحی بودند مگر نوح و کافر فرمود مگر نوح است این نوح گفت که ایمان نخواستند و او را  
 از قوم تو مگر آنکه ایمان آوردند و در حدیث معتبره دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون نوح نوحی را از قوم کوفی با نوح  
 نوح را یقین کردند ایمان که از کافران را از یکبشیدند که نوح ایشان نزد یک شده است بلای ایشان و آخری را ایشان برتر  
 تا آنکه کار بنیاد شد و نوحی متوجه شد و بعد از آنکه نوح کوفی که بود که سر و زپه و شرمی  
 افتاد و چون از کوشش چاره و شد و باز نوحی آمد و نوحی را نوحی که سجد سال از نوحی را و کن شد بود و باز در انتهای  
 احوال ایشان از او شب روز بسوی خدا دعوت میکرد و میگفتند و ایشان را ایمان دعوت میکرد و اجابت میکردند و ایشان را از او  
 میکرد و پشت میکرد و نوحی را سجد سال خواست که بر ایشان نقرین کند پس بعد از آنکه نوحی را برای این نوحی را سجد سال  
 هفت فرمود آمدند و کشتی را سجد سال را از او نوحی را خواستی هست گفت که است گفتند تا نوحی را سجد سال را نقرین کردن بر قوا  
 خود را از نوحی را نوحی را سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نوحی را سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 و ایشان را دعوت نمود چنانچه میکرد و انبار و مقام از او را و آمدند تا آنکه سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 تا آمدند و در وقت هجرت نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 بیرون آمدند از ایمان ششم و حالت بتور سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 سال نقرین ایشان را تا نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 تا آنکه سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 خلق و پادشاهان جور و سؤال کردند که در حال که تا نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 پس بر نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 درختان بود و بلندی بود و نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 شدند و چنان کردند و نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 دعا کرد حق تعالی وحی فرستاد که بگو با ایشان که این خرم را از نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 که نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 و سزاها را کشتند و چون رسید به و سزاها را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 رسید که این خرم را از نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 خرم را کشتند تا آنکه به و آمد و مومرا و از او آوردند و کشتند تا آنکه نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 کردیم پس حضرت نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 با ایشان نرسید پس وحی رسید با او که وفای تراست با کرم پس میان سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 حدیث معتبره دیگر که نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 پس حضرت نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 دعوت بر ایشان کرد و نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 سجد سال را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را  
 و نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را نقرین نکرده بود نوحی را

شد بدو

در بیان سزاها و عقوبات و ثواب و جزاها و کلمات و بیانات

پس کشتی  
ساز

چون

# کتاب فی فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

صفحه ۳۰

بار دیگر بکار و عود کند و بگویم که در این دو سوره و در تبلیغ رسالت و تائید حجت خود بر قوم خود چون نیز مؤمنان و سیدان  
 سیدان و اهل بیتان مرتد شدند و کشتار کردند و از دعوی میکرد حق می بود در وعده پروردگار خلق بکشید پس پوسته حق  
 در هر چه بود در خشان بر سیدان می کرد و کذا تا بنا بر کار و تقاضای مرتب و در هر مرتبه که می از آنکه ایمان با او رده بودند  
 سزاوارند تا آنکه گفتند و نفر از ایشان باقی ماندند پس در این وقت خلایق نمودند و چون که در این زمان صبح نورانی حق را  
 ظاهر شد برای سیدان و نور حق را بر سر کس که در وقت از آن مرتفع شد بر تپیدن هر که طاعت و خجسته بود بر او  
 من هلاک می کردم کافران را و باقی می گذارم از ایشان که در وقت از آن مرتفع شدند و صدق کرده بود ایمان و صدق کرده بود مؤمنان  
 که خاص که باقی بودند تو حیدر از تو چون یک زده بودند در میان پیغمبری تو از آن وعده آن بود که ایشان را خلیفه کردی و در آن  
 و حکم کردی از آن برای ایشان پس از آنکه از ایشان را و بد که کم تر از ایشان را با منی تا خلاص شوند پس کسی برای من نبوی طرف شدند  
 شایان از برای ایشان پس چگونه توانست خلیفه کردی و منمکن ساختن و خوار با منی بودی کردن با من سیدانم و خلیف  
 یعنی این جماعت که مرتد شدند و بدو طاعت ایشان و در شوق به از ایشان که بی تمایز و شفا می بودند از آنکه این جماعت  
 استقامت میکردند و در میان با دشمنی که من مؤمنان خالص خوام داد و در وقت که ایشان را خلیفه کردی و در میان و دشمنان از ایشان  
 هلاک کردی و اگر از آنکه این دولت به شام ایشان بر سیدان بر این طمع در آن خلافت میکردند و نفاق به از ایشان مستحکم میشد و در  
 مخالفت و کراهی در ظاهر ایشان متکرم میشد و اظهار عداوت با مؤمنان خالص میکردند و با ایشان محاوره و عبادت میکردند از برای  
 طلب پادشاهی و متصرف شدن با امر عمومی و عمل تمام ممکن در این و انتشار حق در میان مؤمنان با این جهت که این عهد از آن  
 حق نقل فرمود که نوح و ابراهیم و اسماعیل و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و محمد و آل محمد و اهل بیت علیهم السلام و در هر مرتبه که می  
 بعلمی آمد صاحب می آمدند و میگفتند که ای پیغمبر خدا به بنا این عهد کردی با من چون بار دیگر از من می آید که است این صاحب سفره و سیدان  
 بکفر مرتد میشدند و بکفر منقار میشدند و بکفر می آید از خود باقی می ماندند تا آنکه عهد از سیر مرتبه و هر مؤمنان بدین نوح آمدند  
 و کشتن می پیغمبر خدا هر چند وعده را تا آخر کوی می آمدیم که توسیع فرست کوی و فرستاد خدای و در وقت شک نیست پس خدا می آید که  
 ایشان مؤمنان خالصند و منافقان از میان ایشان بدر فرستاد هر که در وقت از آنکه شایان شد تا آنکه ایشان را در کشتن نجات داد پس  
 قوم را هلاک کردی و وقت کوی که جمع میان این اجاد است در نهایت شکالست و تواند بود که در بعضی از اینها از این سهری  
 کرده باشند یا بعضی جز حق و آیات عامه بر وجه تقبیله وارد شده باشد یا در بعضی اجاد است ذکر بعضی از مراتب شده باشد که عدد تر  
 بوده باشد و هم فرود آمدن ملائکه از آسمان در روز ششم محلت که هر دو واقع شده باشد یا یکی موافق روایات عامه وارد شده باشد  
 و در عدد هفتاد و چند ممکنست که فر فرنگان نوح را حساب کرده باشند و در هشتاد و نه حساب کرده باشند یا هر کس را اما تا آخر عهد  
 ممکنست که وعده حق نوح بوده باشد و شرط باشد که اکثر اهل نیا آمده باشد یا آنکه فی الحقیقه من مخالفت در وعده است در وعده و  
 کوی عقوبتی بکوی عده کند و بعلم نیاورد و بیعت نیست بلکه مستقیم است و این اجاد است حکمت از برای غیبت حضرت صاحب الامر صلوات الله  
 و تا آخر حضرت ظاهر میشود برای کوی که در نیا آمد و در سیدانهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت نوح علیه السلام  
 در ایام طوفان همه اجای من را طلبید و هر کس اجابت کردند جز از اب کو که در اب تلخ منقولست کوی که بعضی اجای کرم که بوی بدن  
 آنها میشود و از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم منقولست که نوح علیه السلام از طلبید هر چه که او را اجابت نکرد  
 لعنت کرد پس تلخ و شور شدند و در سیدانها معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نوح در روز اول ماه رجب کشتی می توانست  
 پس امر کرده که با او داخل کشتی شدند آن روز و از روز و نه داشتند و دیدند معتبر منقولست که در ایام زاهد شام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 پرسیدند نفس قول حق نقلی قوم بفرم از من آنچه واقعه و آیه و در صاحبته و نبیه فرمودند که در قیامت از پیشش خواهد که کشتی نوح  
 است که از پیشش کنعان خواهد که نجات و رسید که طول و عرض کشتی نوح چقدر بود گفت طولش هشتصد ذراع بود و ارتفاعش  
 هشتاد ذراع و عرض کوی که در کشتی در مقدار کشتی معتبر است از این محلت که اختلاف است در اینها  
 باشد تا بعد است و دیدند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طول کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود و عرضش هشتصد  
 ذراع و عمقش هشتاد ذراع پس طواف کرد در روز غایب که سه و هفت و شوط سعی کرد میان معلوم و در این موجودی قرار گرفت و در  
 حدیث دیگر از این عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نوح خود خانه در کشتی از برای حیوانات و هم با کرب و

کتاب فی فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

کتاب فی فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

و غرض  
 پسند ذراع  
 بود

و کند





# در بیان طهارت کشتی و تکلیف کشتی و تکلیف کشتی و تکلیف کشتی

بر آنکه نشان بسند وجود و بسند معتبر از حضرت با نام رضای علیا منقولست که چون نوح علیا تمام از کشتی زمین فرو آمد فرزندانش  
 او هر که متاهلت او کرده بودند هشتاد گن بودند پس فرقه بر این نشان بنا کردند در همانجا که فرود آمد و از آن فرقه الثمانین نام کردند  
 زیرا که هشتاد نفر بودند و این بابویه از وجهی ثابت کرده است که چون نوح آمد رگشتی سوار شد و قتل سکنه ماند و هفتاد نفر  
 در کشتی بودند از چهار پاپان و مرغان و وحشیان پس هیچکدام از ایشان بد بگری زمین نماندند و کوفسند خود را بگری  
 ماندند و گشتک بر روی ماری گشت پس هیچکدام بد بگری آسیدند و نماندند و در اینجا نوح فرزندش را دید و نشان فرزندش  
 بچنان خود گرفتار بودند و خدا را از هر صاحب هری بر طرف کرده بود و بر اینچنان بودند تا از کشتی فرود آمدند و در کشتی  
 موش و عنده پندار شدند پس خدا وی نمود که دست بر شویا ل چون ماله عظمه کرد و از دو سوراخ دماغش دو کره افتادند  
 یکی از یکی ماله پس موش که شد و دست بر روی ماله عظمه کرد و از سوراخ دماغش دو خود کرد و ماده افتادند پس  
 که شد و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قوم نوح شکایت کردند بنوح از بسیاری موشی که در ظاهر  
 کردند و آنرا که عظمه کرد پس که به از دماغش افتاد و شکایت کردند بنوح از بسیاری عنده خدا امر کرد پس آنرا که عظمه کرد پس چون از  
 دماغش افتاد و در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون شکایت کردند بنوح از شکایت کندی ممتنع کرد و شیطان در پاهای او  
 جا گرفته بود پس نوح گفت ای شیطان داخل شو و بر یک آن نخل خرما بر آن زد پس ایلاغ داخل شد و شیطان هم داخل شد پس نوح  
 گفت سخن تو بی مورد نوح گفت که مرا بجز تو احتیاج نیست شیطان گفت که پر و پر و پر از حرص که آدم را از هشت پیرن کردن  
 پر و پر و حسد که مرا از هشت پیرن کردن خدا وی کرد بنوح که قبول کن از او هر چند ملعونست و بسند معتبر از حضرت صادق  
 منقولست که آب در زمان نوح در هر زمین و هر که باز زرع بلند شد و کشتی کویا که محتملست که مراد آن باشد که  
 باز زرع کمتر بود که بعضی جاهای بیشتر باشد بنا آنکه سطح آب بلند نمیشدند سطح زمین با هموار بود باشد با عجز از حضرت و آنچه کن  
 که کشتی سبب باشد با سامان مکنست که از زمین بلند باشد بعضی از اجزای آب نوح چنین بلند شده باشد و بسند معتبر از حضرت  
 صادق علیه السلام منقولست که چون نوح قوم خود را دعوت کرد فرزندانش شیب چون شنیدند صدق او آنچه در دست ایشان بود  
 از علم صدق او کردند و فرزندانش قایل نگذیدند و گفتند ما شنیده ایم آنچه تو میگوئی در پدران گذشته خود و گفتند ای بابو  
 ایمان آوردیم و پیروی تو کردیم دلیل ترین مردمان و مرادشان فرزندانش شیب بود و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 منقولست که شیب نوح همان بود که خدا را عبادت کنند بیکانگی با خلاص تو که کشتی را شیب در درکار گردانده اند و این  
 فطرتیست که خدا را بر این خلق کرده است و پیمان گرفت حق تعالی بر نوح و شیخبران و خدا را بر پرستند و شریک با نیارند و امر کرد  
 او را بنام او و حلال و حرام و در شریعت و احکام حدود و سزاها پس قصه و پنجاه سال در میان ایشان ماند که ایشان از انبیا  
 و اشکار دعوت منهد پس چون آبا کردند و طغیان نمودند نوح گفت پروردگارا من و خلویر پس تمام بگشاید برای من پس خدا  
 وحی نمود و ایمان می آورد بتو از قوم تو مگر اینان که ایمان آورده اند پس از این و همین مباحث از کرده های ایشان پس با این سبب نوح  
 گفت در هنگام نغزین کردن بر ایشان که فرزند می آوردند مگر از آن و گمان کنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 که منزل نوح و قوم او در شهری بود بر کنار فرات از جانب غرب شهر کوفه و نوح مردی بود که در آنجا بود و بسند معتبر از حضرت  
 و اول کسی که کشتی ساخت و بر روی آب جاری شد نوح عم و در میان قوم خود هر روز پنجاه سال مانند ایشان از دعوت بدین حق  
 و ایشان استرنا و غیره نمودند چون ایحالت را از ایشان مشاهده کرد بر ایشان نغزین کرد و حق تعالی در عایش را مستجاب کرد  
 و وحی نمود بسوی او که کشتی بساز و در روزی نوح کشتی را در عهد کوفه بدست خود ساخت و چون بد از راه دور  
 می آورد تا فرغ شد از آن و قوم فریاد و صوت و ضجرت بر نهادهای ایشان بودند و در این مسجد کوفه نصب کرده بودند از وی پر سید  
 که فدای تو شوم در چند کاه کشتی نوح ساختند فرمود که در روزی که هشتاد سال است از وی گفت که غلام میگویند که با فضل  
 سال ساخت فرمود که نه چنین است و چون چنین تواند بود حق تعالی میفرماید که و جنبا و وحی منور است و بسند معتبر از  
 حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که کشتی نوح سه پیش از بالایش بود که آثار باقی نماندند و نوح در روزی  
 داشت که یکی در روز و شوی سید و یک در شب و شوی سید و اینها وقت نمازها را می داشتند و سید آدم را با خود داشت  
 در کشتی نوح از کشتی فرود آمد در زیر مناره مسجد کوفه که در کشتی نوح است که سید آدم را بعد از طوفان

نشان از آنکه  
 در کشتی نوح  
 کشتی نوح  
 کشتی نوح

نشان از آنکه  
 کشتی نوح  
 کشتی نوح

نشان از آنکه  
 کشتی نوح  
 کشتی نوح

کشته  
 بنام  
 ج

انقلاب